

پیام فدایی

۲۵۴

ارگان چریکهای فدایی خلق ایران

سال بیست و پنجم

شهریور ۱۳۹۹

سرمقاله

درسهایی از یک جنایت وحشیانه!

... اعدام نوید افکاری، مثال عینی دیگری در تایید قانونبندی های مبارزاتی جاری در جامعه تحت سلطه ما ارائه می دهد؛ قانونبندی ای که سالها پیش توسط بنیانگذاران کبیر چریکهای فدایی خلق ایران و پس از مطالعات گسترده کشف و جمع بندی شد و به طور فشرده در قالب تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک در اختیار مبارزین و نیروهای روشنفکر قرار گرفت. مطابق این تئوری و همانطور که تجربه حکومت های شاه و جمهوری اسلامی نشان داده، روبنای سیاسی نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم حاکم بر ایران، به دلیل سلطه امپریالیسم نمی تواند جز یک دیکتاتوری مطلق العنان باشد که برای حفظ سیستم موجود مجبور به سد کردن تمام منافذ سیاسی و مسالمت آمیز مبارزه بوده و هیچ گونه مخالفتی را بر نمی تابد. در چنین مناسباتی امر مبارزه و بسیج طبقه کارگر و توده ها برای سازمان دادن انقلاب اجتماعی همواره با یک سد عظیم دیکتاتوری مواجه بوده و برای برداشتن چنین سدی، راهی جز تبدیل سلاح انتقاد به انتقاد با سلاح در مقابل روشنفکران قرار ندارد.....

صفحه ۲



استوار در مقابل گلوله های کینه استعمارگران!

به یاد عزیزان ۸ تن از فرزندان دلیر خلق کردک توسط صهیونرسانان و به دست تفنگداران صلا در ۵ شهریور سال ۱۳۵۸ در فرودگاه سمنگان اعدام شدند

www.siahkal.com

جاودان باد خاطره تمامی جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم که در جهل و

یک سال گذشته خون پاکشان به دست دژخیمان رژیم وابسته به امپریالیسم

جمهوری اسلامی به زمین ریخته شد!

نه می بخشیم و نه فراموش می کنیم! با انقلاب علیه استعمارگران،

در هم می شکنیم بساط دار و شکنجه را!

فریبرز سنجری

رسوایی سند سازی های وزارت اطلاعات!

.... در سند شماره ۲۲ (صفحه ۱۸۲ قسمت اول) که مربوط می شود به درگیری در پایگاه فرح آباد خیابان پیروزی که به شهادت رفیق فردوس آقا ابراهیمیان و فرار "چند نفر دیگر" منجر شد، تنظیم کنندگان یا "ناشر" کتاب با درج زیر نویسی متذکر می شوند که "بر اساس اسناد ساواک"، "بعد ها معلوم شد که دوتن از آنان حسین برادران چوخالچی و کیومرث سنجری بودند". اما این ادعا نیز دور از واقعیت است. چرا که همه بازماندگان سازمان چریکهای فدایی خلق می دانند که رفیق کیومرث بعد از ضربات تیر ماه سال ۵۵ به سازمان و شهادت تعداد زیادی از رفقا و از جمله مرکزیت ارتباطش با سازمان قطع می شود. لذا او با توجه به قرار ثابتی که با رفقای شاخه مشهد داشته به مشهد می رود و از طریق آن قرار ارتباطش دو باره با سازمان وصل می شود. به این ترتیب رفیق کیومرث سنجری از آن زمان تا ۹ بهمن ۵۵ که به شهادت می رسد در مشهد بوده و نمی توانسته در دی ماه ۵۵ از پایگاه فرح آباد خیابان پیروزی بگریزد. این واقعیت نیز نشان می دهد که نمی توان و نباید به تاریخ نویسی مأموران ساواک اعتماد کرد و آن ها را باور نمود و یا آنچه آنها خود تنظیم کرده اند را "سند" قلمداد نمود...

در صفحه ۴

در صفحات دیگر

- اعدام نوید افکاری، قدرت نمایی از سر ترس! ۹
- نگاهی گذرا به وابستگی سلطنت پهلوی به امپریالیستها ۱۳
- ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و روایت یک خاطره (۴) ۱۷
- گزارش آکسیون های فعالین سازمان در کشورهای مختلف در صفحات ۱۵، ۱۶، ۲۲، ۲۳، و ۲۴

داغ زخمی که با مرهم پایداری

یاران، تسکین می گرفت!

... من در سال ۶۰ شاهد تحقیر، ترس و وحشت پراکنی دشمن از یکسو و کوشش جانفروسی مبارزین برای روشن نگاه داشتن مشعل مقاومت و پایداری، در شرایط شکنجه گاه اوین بودم. مبارزینی که با تبسم و نگاه دزدکی با بالا زدن چشم بند، دژخیم را در قلب سیاه چالهایش به سخره می گرفتند و مقاومت و پایداری را هدیه می کردند. چه عظمتی، چه استقامت و دلیری، مگر میشود فراموش کرد؟ مگر میشود عنیت ها را ندید و یا مانند برخی از "پشیمانان" و عاقبت طلبان انگشت شمار آن دوره، کوشید تا آنها را پنهان کرد و یا چهره شکنجه گران دیروز که قیام اصلاح و انسان دوستی به تن کرده اند را آرایش کرد. ...

صفحه ۱۰

نظرات رفیق بیژن جزنی،

راست در لباس چپ!

.... حزب توده معتقد بود که با اصلاحات ارضی شاه، تغییرات "مبثی" روی داده و "شیوه تولید فنودالی تا حدود زیادی از بین رفته و گذار به سرمایه داری آغاز شده، تضاد ها و تقسیمات طبقاتی جدیدی در جامعه بوجود آمده" است. باید تاکید کنم که حزب توده از این تحلیل نتیجه می گرفت که: "اگر تضاد های جدیدی وجود آمده، پس هنوز خیلی مانده تا لحظه "مبارزه قطعی" فرا برسد." یعنی شرایط عینی انقلاب (و نه موقعیت انقلابی) موجود نیست. اتفاقاً رفیق جزنی نیز علیرغم این که توده ای نبود و یک انسان انقلابی بود با قبول همین تحلیل حزب توده مدعی بود که اصلاحات ارضی باعث تحقیر یافتن تضادها در روستاها شده است و از همین زاویه نظرات رفیق احمدزاده را رد می نمود... صفحه ۱۹

درسهایی از یک جنایت وحشیانه!



به جامعه فرستاده می شود، که در سراسر جامعه شاهد تشدید تضادهای طبقاتی و صف آرایی فزاینده کارگران محروم ایران علیه سرمایه داران حاکم و فجایعی می باشیم که سلطه سرمایه های امپریالیستی در تمام عرصه های زندگی توده ها بر جای گذارده است. دقیقاً این تضادهاست که زمینه های مادی قیام های اجتناب ناپذیر علیه استثمار وحشیانه کارگران توسط سرمایه داران در محیط های کار، علیه بیکاری و گرانی و گرسنگی محرومان، علیه عدم دریافت حقوق بخور و نمیر، علیه زن ستیزی و خفقان و ... را به وجود آورده است؛ و همین تضادهای موجود است که شعله های خشم کارگران و توده های به جان آمده را در همه جا علیه کلیت نظام استثمارگرانه حاکم بر افروخته و به زبانه های سوزان تبدیل نموده است. حاکمیت سرمایه داری وابسته و سلطه امپریالیسم بر تمام شئون اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه ماست که تضاد عمیقی را بین کارگران و زحمتکشان و تمام توده های دربند ایران موجب گشته است. درست به دلیل چنین تضادی است که در مواجهه با آن، شکنجه و زندان و اعدام و در هم شکستن قهر آمیز هر گونه مخالفتی به اصلی ترین واکنش طبقه حاکم برای به زعم خود کنترل طغیان و شورش استثمارشدگان تبدیل شده است. اما در مواجهه با روند تکاملی تاریخ و در قیاس با اراده توده ها، در طول تاریخ بارها و بارها عقیم بودن این واکنش در جریان جنبش توده های تحت ستم و تجربه سقوط ناگزیر بیرهای کاغذی ای حتی وحشی تر از جمهوری اسلامی به اثبات رسیده است.

در گیر و دار رویدادهای مربوط به اعدام نوید افکاری، این کارگر زحمتکش، سردمداران جمهوری اسلامی گرچه کوشیدند تا با ارتکاب به جنایتی توصیف ناپذیر، آنهم در شرایط بحران گریبانگیر رژیمشان، با نمایش به اصطلاح قدرقدرتی حکومت در مقابل توده های به پاخاسته، با اصطلاح میخ خود را به زمین بکوبند و فضای خفقان بار حاکم بر جامعه را خفقان بارتر کنند، اما همبستگی بی سابقه مردم آگاه ایران چه در داخل و چه در خارج با خانواده نوید، صدای هلهله های انتقام جویانه مادرانی که در همبستگی با مادر داغدار او در مقابل خانه نوید تجمع کردند و یاد فرزند قهرمان خود را پاس داشتند، دیوار نویسی های گسترده ای که در نقاط مختلف در آنها فریاد مرگ و نابودی جمهوری اسلامی سرداده شد، همه و همه نشانه هایی بودند که نوید شکست خفت بار قصابان حاکم در پیشبرد نقشه شان را به گوش همگان رساند. جمهوری اسلامی امروز در چنان ناامیدی و شرایط استیصال قرار گرفته است که با ارتکاب به این جنایت، کاری کرد که خودش با دستان کثیف خویش حتی سازشکارترین نیروهای

جمهوری اسلامی با شجاعت تمام به صحنه رفت؛ با بیانی شیوا و دلیرانه دستگاه قضا و سیستم انگیزاسیون قرون وسطایی جلادان حاکم بر سرزمین ما را افشاء و پوچ بودن تمام باصطلاح دلایل و مدارک علنی نشده پرونده سازی آنها علیه خویش و برادرانش را برای هر ناظر بی طرف و جویای حقیقت ثابت کرد. سرانجام بدنبال اعدام وحشیانه نوید، این حقیقت که خودش با شجاعت در قالب یک جمله به قاضی مزدور پرونده عنوان کرده بود آشکار شد که: جلادان جمهوری اسلامی، نه به دنبال حقیقت بلکه به دنبال "گردنی برای طناب دارشان" می گردند.

نوید افکاری با سخنان افشاگرانه خود و با مرگ خویش لکه ننگ بزرگ دیگری را بر پیشانی جمهوری اسلامی حک نمود. چرا که انبوه شواهد موجود در پرونده نوید ثابت می کرد که او نه به دلیل قتل که هیچگاه مرتکب نشده بود، بلکه به خاطر شرکت در تظاهرات گرسنگان علیه رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی است که از طرف بیدادگاه های قرون وسطایی حکومت، منعم به "مخاربه و فساد فی الارض" و "تشکیل یک گروه معاند ضد نظام" شده و به اعدام محکوم گشته است. خود این اتهامات بیاگر آن است که در وراک فرمان قتل او توسط قوه قضاییه، نه اسناد و شواهد محکمه پسند بلکه اراده سیاسی یک رژیم دیکتاتور وابسته و جنایتکار نهفته است که با شکنجه تا حد مرگ و سپس صادر کردن فرمان قتل این کارگر جوان، پیامی به جامعه می فرستد با این مضمون که مبارزه و مقاومت و قیام علیه استثمارگران خونخوار و غارتگر حاکم به فرجامی جز چوبه دار و شکنجه ختم نخواهد شد. این پیام در شرایطی توسط رژیم مدافع سرمایه داران وابسته و رذل حاکم

جنایت ننگین اخیر جمهوری اسلامی در اعدام وحشیانه نوید افکاری، جوان کارگر و کشتی گیر قهرمان و مردمی، به اتهام واهی قتل یکی از مزدوران امنیتی رژیم، موج بزرگی از خشم و نفرت تمام انسانهای آزادیخواه و افکار عمومی در سراسر جهان را به دنبال آورد. این جنایت وحشیانه که یکبار دیگر چهره تبهکار و ماهیت ضد خلقی دیکتاتوری حاکم را به عین به نمایش گذارد برغم آن صورت گرفت که هزاران هزار تن از مردم در ایران و خارج از کشور، از طریق کانالهای مجازی، اعتراض خویش نسبت به صدور حکم اعدام برای نوید افکاری را بیان کرده و خواستار لغو این حکم وحشیانه که کمترین پایه حقوقی و واقعی هم نداشت، گشتند. اما دیکتاتوری حاکم، بدون توجه به حجم کم سابقه مخالفت افکار عمومی داخل و خارج با این جنایت از قبل برنامه ریزی شده بیدادگاه های خود، نوید افکاری را به چوبه دار سپرد. این جنایت گرچه با توهم نمایش قدرت و قدرقدرتی نظام، توسط دژخیمان حاکم به اجرا گذارده شد اما در همان حال عمق هراس سردمداران جمهوری اسلامی از توده های مبارز و انقلابی ایران را به روشنی به نمایش گذارد. این ترس چنان بود که آنها در وحشت از خشم توده ها حتی اجازه دفن آزادانه نوید افکاری را به خانواده داغدار و مردم دلسوخته ندادند. به این دلیل جسد شکنجه شده این کارگر قهرمان شبانه به خاک سپرده شد. جنایتکاران دست اندر کار جمهوری اسلامی با بیشرمی تمام این واقعیت که نوید را به خاطر مخالفت سیاسی با دیکتاتوری حاکم اعدام نمودند را انکار کرده و حکم اعدام را ناشی از اجبار سیستم به اجرای "فصاص" از سوی خانواده قربانی مزدور خویش جا زدند.

نوید، جوانی آگاه و یک کارگر سخت کوش و زحمت کش گچ کار و در همان حال قهرمان کشتی بود که در آخرین پیکار نابرابر زندگی کوتاه خویش در بیدادگاه

اصلاح طلبان منفور حکومتی و همپالگی های غیر حکومتی شان علیه جنبش اعتراضی توده ها را نیز بار دیگر افشاء کرد.

بالاخره آنکه اعدام نوید افکاری، مثال عینی دیگری در تایید قانونبندی های مبارزاتی جاری در جامعه تحت سلطه ما ارائه می دهد؛ قانونبندی ای که سالها پیش توسط بنیانگذاران کبیر چریکهای فدایی خلق ایران و پس از مطالعات گسترده کشف و جمع بندی شد و به طور فشرده در قالب تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک در اختیار مبارزین و نیروهای روشنفکر قرار گرفت. مطابق این تئوری و همانطور که تجربه حکومت های شاه و جمهوری اسلامی نشان داده، رویانک سیاسی نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم حاکم بر ایران، به دلیل سلطه امپریالیسم نمی تواند جز یک دیکتاتوری مطلق العنان باشد که برای حفظ سیستم موجود مجبور به سد کردن تمام منافذ سیاسی و مسالمت آمیز مبارزه بوده و هیچ گونه مخالفی را بر نمی تابد. در چنین مناسباتی امر مبارزه و بسیج طبقه کارگر و توده ها برای سازمان دادن انقلاب اجتماعی همواره با یک سد عظیم دیکتاتوری مواجه بوده و برای برداشتن چنین سدی، راهی جز تبدیل سلاح انتقاد به انتقاد با سلاح در مقابل روشنفکران قرار ندارد. امر انقلاب و تحقق نظام دمکراتیکی که "نان و کار و مسکن و آزادی و استقلال" از امپریالیسم و سرمایه داری در آن تضمین شده باشد، تنها از طریق مبارزه مسلحانه توده ای می گذرد. به همین خاطر است که جبر شرایط در جامعه تحت سلطه ما در مقابل تمام جوانان آگاه و انقلابی و نیروهای مبارز و کمونیست که خواهان در هم شکستن دیکتاتوری، برافتادن استثمار و بی حقوقی، محو زشتی های جامعه سرمایه داری همچون بیکاری و گرسنگی و زن ستیزی و کارتن خوابی و کودکان کار و ... می باشند هیچ راهی جز مبارزه با "تشکل، تسلیح، اتحاد" مبارزه پیروزی" باقی نگذاشته است. تنها یک توده مسلح قادر به برانداختن دستگاه ظلم و زور جمهوری اسلامی بوده و شایسته آزادی ست. توده مسلحی که راه برانداختن دشمنان خود را یافته و آزادی خویش را در جریان سازماندهی یک جنگ توده ای طولانی علیه طبقه حاکم و ماشین سرکوب آن بدست خواهد آورد. این اصل در شرایط حاکمیت جهانی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی هر روز با فاکت های جدیدی خود را به اثبات می رساند. جمهوری اسلامی با اعدام نوید افکاری بار دیگر پیمودن چنین راه و سرنوشتی را، هم به جنبش اعتراضی توده ها و هم به موجودیت پوسیده خود تحمیل کرده است.

این واقعیت که تحقق امر بسیج و سازماندهی توده ها و برآوردن مطالبات آنان و از بین بردن خشونت ضد انقلابی نظیر اعدام نوید افکاری از طریق شیوه های مسالمت آمیز امکان پذیر نیست را می توان در اظهار نظرهای گسترده در افکار عمومی و فضای مجازی و در عبارات کنایه آمیز به نیروهای سازشکار نظیر "بین ما و آنها، فرق بسیار بود، ما توفان به پا می کردیم، مجازی! آنها اعدام می کردند، حقیقی!" و یا در دیوارنویسی های مانند "نوید افکاری را اعدام کردید، منتظر انتقام جوانان باشید!" مشاهده کرد.

جنایت رژیم در اعدام نوید افکاری همچنین یکبار دیگر دست خدمتگزاران فکری گردانندگان نظام دار و شکنجه جمهوری اسلامی را نیز رو کرد که ظاهرا در هیات مخالف رژیم و خشونت سازمانیافته آن، ولی در عمل به نفع استمرار بقای حکومت، موضع گیری و حرکت می کنند. همان هایی که هر بار که اعتراضات قهر آمیز توده های به جان آمده جامعه را فرا می گیرد، قلم برداشته و با عوامفریبی نسبت به عواقب "انتقام" و "چرخه خشونت" در جامعه (البته هر جا که توده ها ناگزیر به قهر دست می زنند) اظهار نگرانی می کنند و از مزایای "نافرمانی مدنی" و "اصلاحات" سخن می گویند؛ اما به قول آن ضرب المثل معروف کک شان هم نمی گزد زمانی که می بینند چگونه دستگاه انگیزاسیون دیکتاتوری حاکم به طور روزمره و بدون احساس هیچ گونه دغدغه ای در اعمال زور و خشونت، جوانان این سرزمین را به خاطر اعتراض به فقر و گرانی و گرسنگی و بیکاری و فقدان کمترین آزادی ها، دستگیر، سربسته و یا در زیر شکنجه له کرده و سپس به چوبه های دار و جوخه های اعدام می سپارد. چرا که از نظر این مروجان دروغ و گمراهی این رفتار ناشی از طبیعت و حق حاکمان است. در مقابل به زعم آنان این وظیفه مخالفین است که باید از مقابله به مثل در مقابل قهر ضد انقلابی و دست زدن به خشونت، خویشتن داری کنند و گر نه با القاب "خشونت طلب" و "توتالیتار" مزین خواهند شد. در قتل نوید افکاری این گروه نیز که اتفاقا یکی از خصایص مشترکشان وابستگی های نهان و پنهان به نظام استثمارگر حاکم برای حفظ منافع شان است، زبان در کام کشیده و برغم انفجار نفرت کم سابقه مردم نسبت به اعدام نوید افکاری و جنایاتی نظیر آن از محکوم کردن منشاء ضد خلقی اعمال زور و خشونت در جامعه، علیه کارگران، زنان، جوانان، خیل گرسنگان، کودکان کار، بی خانمانان و قبر خوابان، مالباختگان، اقلیتهای ملی و مذهبی و کلا علیه هر گونه ندای آزادی خواهانه و حق طلبانه، خودداری می کنند. اعدام وحشیانه نوید افکاری، تاکتیک اشک تمساح ریختنهای

سیاسی مخالف را با شعار "آتش جواب آتش" و "زنده باد ترورهای سرخ" در این برهه در مقابل موجودیت پوسیده رژیم حاکم به صف نمود!

تجربه اعدام این کارگر جوان جدا از جنبه های تراژیک و دردناک جنایت انجام شده، درسهای بزرگی برای جنبش آزادیخواهانه کارگران و توده های تحت ستم ایران دارد؛ جنبشی که برغم جراحات وحشتناکی که چهل و یکسال حکومت ظلم و سرکوب سرمایه داران حاکم بر ایران و امپریالیستهای حامی آنان از طریق جمهوری اسلامی بر آن وارد کرده همچنان مصمم و مقاوم برای به پایین کشیدن تمامی این دم و دستگاه ضد خلقی و مجازات گردانندگان و عاملان آن می کوشد و پژواک فریاد های "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "مرگ بر دیکتاتور" و "وای بروزی که مسلح شویم" در جریان سه قیام بزرگ توده ای در یک دهه اخیر، که زمین را در زیر پای این رژیم و تمامی حامیان آن به لرزه درآورده است، اثبات گر این واقعیت می باشد. این قیام ها یک بار دیگر این تجربه را به جای گذاشتند که بدون توسل به مبارزه مسلحانه رهایی از شر جمهوری اسلامی و رسیدن به آزادی میسر نمی باشد.

یکی از درسهای مهم اعدام نوید افکاری عبارت از این است که گرچه باید در هر عرصه ای و با به کارگیری هر شکل ممکن از جمله با براه انداختن کمپینهای مجازی و آگاه کننده علیه احکام اعدام رژیم (همانطور که در رابطه با اعدام نوید افکاری شاهدش بودیم) علیه دشمن مبارزه کرد، و به طور کلی، اشکال مبارزه با رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی محدودیتی نمی شناسند - چرا که عرصه های ستمگری جمهوری اسلامی نیز بی شمارند- اما واقعیت نشان می دهد که با صرف "طوفان تیوتوری" و اشکال مسالمت آمیز مبارزه نمی توان جلوی جنایت پیشگی رژیمی را گرفت که بقای حاکمیتش مستلزم اعمال سیستماتیک زور و قهر عریان می باشد و کمترین منافذ ابراز مخالفت سیاسی در جامعه را بسته و آن را با زندان و شکنجه و قهر ضد انقلابی پاسخ می دهد. در نتیجه این اشتباه جبران ناپذیری ست که نیروهای مبارز مخالف رژیم فکر کنند که در ایران تحت سلطه امپریالیسم و دیکتاتوری زاینده آن، محو خشونت طبقه حاکم با صرف تجمع نیروی مجازی و از کانال های مسالمت آمیز امکان پذیر است. اعدام دردناک نوید افکاری، عقیم بودن شیوه های کار آرام سیاسی و سرمایه گذاری اصلاح طلبان و سازشکاران روی این ابزارها را یکبار دیگر با برجستگی ثابت کرد.

رسوایی سند سازی های وزارت اطلاعات!



نشان دهنده آن است که اشاعه دهندگان دروغ های کتاب دشمن به فکر این افتاده اند که با جمع و جور کردن تعدادی به اصطلاح سند برای کار خود بازار گرمی کنند. اما آنها نمی فهمند یا بهتر است بگوئیم که خودشان را به نفهمی زده اند که حنایشان نه تنها برای نیرو های سیاسی مبارز بلکه برای مردم عادی نیز دیگر رنگی ندارد. در بیش از چهل سال گذشته مردم ما آنقدر دروغ و ریاکاری از سردمداران جمهوری اسلامی و "سربازان گمنام امام زمان" شان، هم در خیابانها و زندانها و هم در جبهه ادبی و تاریخ نگاری دیده و شنیده اند که به هیچ وجه سر سوزنی به تبلیغات آنها باور ندارند. **براستی در کشوری که بخش زیادی از مسئولین دولتی و وکلای مجلسش با مدارک جعلی خود را دکتر و مهندس جا می زنند و هر روز در رسانه ها رو می شود که هر مدرکی چه قیمتی دارد! اطلاعاتی های رژیم تا چه حد باید مردم را نادان فرض کنند که انتظار دارند که آنها و نیرو های سیاسی فریب سند سازی های آنها را بخورند!** یعنی فریب کسانی را بخورند که با توسل به شنیع ترین شکنجه ها، قربانان خود را مجبور به اعتراف به کار نکرده می کنند و بعد هم آنها را مجبور می سازند که همین دروغ ها را در شوهای مبتذل تلویزیونی تکرار کنند تا به اصطلاح سربازان امام زمان از "خودکشی" آنها جلوگیری کنند!

در رابطه با این دو قسمت کتاب باید گفت که بخش بزرگی از قسمت اول به بازجویی مسعود بطحایی اختصاص یافته که در دی ماه سال ۱۳۴۸ در ارتباط با گروه فلسطین دستگیر شده بود و در سال ۱۳۵۱ در زندان به همکاری با ساواک پرداخت و این همکاری چند سال ادامه داشت تا سرانجام از زندان آزاد شد. نامبرده بعد از قیام بهمن ۵۷ از وحشت رو شدن اسناد همکاری اش با ساواک خود را به ستاد سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در خیابان "میکده" معرفی نمود. بنابراین

کردن جوانان مبارز نشده است. این امر البته تا حد زیادی به این واقعیت برمی گردد که "کتاب دشمن" در همان زمان از سوی افراد و نیروهای مختلف سیاسی پاسخ داده شد و با ادله بسیار اهداف و روشهای منتشرکنندگان آن و همچنین سند سازی های نویسنده و نویسندگان کتاب و استنادشان به بازجویی های زیر شکنجه که از هیچ اعتباری برخوردار نیست وسیعاً مورد افشاء گری قرار گرفت.

بنابراین، در شرایطی که منتشرکنندگان کتاب مزبور به عدم موفقیت خود در پیشبرد اهدافشان از انتشار آن کتاب پی برده اند، برای جبران مافات دست به یک "ابتکار تاریخی" زده اند. این "سربازان گمنام امام زمان" اکنون با انتشار آنچه خود به آنها اسناد نام نهاده اند، کوشیدند که به کتاب وزارت اطلاعات در باره چریکهای فدایی خلق، آنهم حدود هشت سال پس از چاپ آن، اعتبار ببخشند. این را باید ابداع جدیدی در تاریخ نویسی خواند که مختص شیادانی است که برای لاپوشانی دروغ هاییشان به هر شیوه رسوائی تمسک می جویند. در واقع، این بیانگر ماهیت تاریخ سازی این جماعت است که اول کتابشان را منتشر می کنند و بعد از گذشت چند سال به فکر دست و پا کردن "اسناد" برای آن می افتند. تردیدی نیست که مشاهده نفس این شیوه برخورد در "تاریخ نگاری"، برای هر ناظر بی طرفی نمایانگر ناکام ماندن گردانندگان این پروژه در پیشبرد اهداف عوامفریبانه اولیه شان می باشد.

در صفحه ۱۰۱ قسمت اول نوشته شده است که: "نزدیک به هشت سال است که از انتشار جلد اول کتاب چریکهای فدایی خلق به وسیله موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی می گذرد. اما هنوز برخی از افراد آن سازمان، بر انکار مطالب این کتاب اصرار می ورزند". این اعتراف نیز

وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در ادامه تلاشهای مذبوحانه اش جهت تخطئه چریکهای فدایی خلق و بالطبع کمونیستهای ایران مبادرت به انتشار دو جلد کتاب در "فصلنامه مطالعات تاریخی" نموده است، فصلنامه ای که "صاحب امتیاز" آن "موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی" می باشد. موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی همان موسسه ای است که در بهار ۱۳۸۷ کتاب ۹۸۴ صفحه ای "چریکهای فدایی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" را به نام محمود نادری منتشر نمود.

تنظیم کنندگان این دو جلد کتاب که در دو شماره فصلنامه مطالعات تاریخی (سال پانزدهم-شماره ۵۶ - بهار ۱۳۹۶ و شماره ۵۷ تابستان ۱۳۹۶) منتشر شده است در رابطه با محتوی این دو قسمت نوشته اند که: "یک دسته اسناد درون گروهی است که فدایی ها خود آنها را تولید کرده اند" و "دسته دوم شامل بازجویی ها و گزارش های اداری ساواک" می باشد. همچنین آنها در رابطه با به اصطلاح اسنادی که در این مجموعه ارائه شده تاکید کرده اند که "پیش تر"، "بخش ها و جزئیاتی" از این اسناد "در تالیف کتاب چریکهای فدایی خلق مورد استفاده قرار گرفته" است. (صفحه ۱۱ قسمت اول فصلنامه مطالعات تاریخی-ویژه چریکهای فدایی خلق).

با اندکی تأمل روی همین محتوای اعلام شده نشان می دهد که "سربازان گمنام امام زمان" به این دلیل به صرافت انتشار این به اصطلاح اسناد افتاده اند که می دانند که کتاب "چریکهای فدایی خلق از نخستین کنش ها تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷" (که بهتر است آن را کتاب دشمن بنامیم) علیرغم همه تلاش هائی که برای ارائه چهره وارونه از چریکهای فدایی خلق در دهه پنجاه به کار برده- آنهم با توسل به تاکتیک در آمیختن راست و دروغ با هم- قادر به فریب و گمراه

نویسنده گزارش جعلی مزبور ادامه می دهد: "چون از قراردادهای این پایگاه اطلاعی نداریم لذا نمی دانیم که آیا رفیق آرین پایگاه را قبل از قراردادش گفته یا نه (تا ۲۴ ساعت بعد از دستگیری نباید پایگاه را گفت)" سپس بدون اطلاع از آنچه گذشته به انتقاد پرداخته و می نویسد: "اگر رفیق آرین قرارداد سازمانیش را لغو کرده باشد به او انتقاد وارد است، ولی اگر بعد از موعد قرارداد سازمانیش پایگاه را گفته باشد و رفقا پایگاه را تخلیه نکرده باشند به رفقای مسئول انتقاد وارد است". همه این حرفها و انتقادات در شرایطی طرح می شوند که اصلاً رفیق آرین زنده دستگیر نشده بود که محل پایگاهش را در زیر شکنجه گفته باشد! و مهمتر آنکه در آن زمان تعدادی از پایگاه های سازمان در تور ساواک قرار گرفته بودند و به همین دلیل هم پس از ضربه ۸ تیر، ما شاهد ضربات متعدد دیگری به سازمان می باشیم.

نمونه دیگری از این سبک نوین گزارش نویسی و انتقاد را در سند شماره ۱۲ (صفحه ۱۵۴) که در باره درگیری رفیق بهزاد امیری دوان می باشد ملاحظه می کنیم. در این گزارش نیز باز نویسنده گزارش به حدس و گمان متوسل شده و بدون در نظر گرفتن اینکه رفیق بهزاد امیری دوان در درگیری با ماموران در ۹ تیر ماه سال ۵۵ در سه راه آذری به شهادت رسیده است مدعی می شود که "تا آنجا که ما اطلاع داریم رفیق با پای تیر خورده از نهر فیروز آبادی می گذرد و دو باره درگیر شده و به شهادت می رسد". سپس بر اساس حدس و گمان به رفیق انتقاد می کند که وی "بیشتر در منطقه فلاح و امام زاده حسن حرکت می کرده است".

نویسنده یا نویسندگان گزارش مزبور به این هم اکتفا نکرده و می نویسند: "در اینجا رفیق دچار ماجراجویی شده است و به خود بهای زیادی داده که همین مساله باعث شهید شدنش گردید!" در این گزارش همچون خیلی از گزارشات دیگر، گزارشگر معجول بر مبنای حدس و گمان به رفیقی که تا پای جان با دشمن جنگیده و جان باخته است انتقاد می کند که "دچار ماجراجویی" شده است! البته نویسندگان گزارش روشن هم نمی کنند که بر مبنای کدام حرکت رفیق چنین انتقادی را به وی نسبت داده اند!

در این به اصطلاح گزارشات که کتاب مزبور از آنها به عنوان "اسناد درون گروهی" یاد کرده است، تماماً کوشش شده با اغراض، ایراداتی تحت عنوان انتقاد به انقلابیون چریک وارد کنند که آنها در ذهن خواننده انسانهایی جز آنچه در واقعیت بوده اند جلوه نمایند. در مورد رفقائی که هدفی جز رهائی خلق خویش از قید ظلم و ستم و استثمار نداشته و در مبارزه علیه ساواک یعنی همپالگی همین وزارت اطلاعات حتی از جان شیرین خود نیز گذشتند.

این به اصطلاح "اسناد" گریبان تاریخ نویسان را از پاسخ به یک سوال بدیهی خلاص نمی کند که آیا این به اصطلاح "گزارش" های "درون گروهی" در همان زمانی نوشته شده که رویداد مورد نظر رخ داده و یا مدتها بعد و در موقعی که دیگر حتی امکان دسترسی به رفقایی که در گزارش از آنها نام برده شده وجود نداشته است. چرا که متن برخی گزارشات نشان می دهند که چند ماه بعد از وقوع اتفاق، نوشته شده اند و در یکی دو مورد هم از گزارشات روشن است که نویسنده خود در صحنه رویداد حضور داشته. همچنین در برخی از این گزارشات آنچنان اشتباهات فاحشی وجود دارد که بعید به نظر می رسد که نویسنده حتی اصل (دست نخورده) آن ها اعضای سازمان چریکهای فدایی خلق ایران باشند.

خوردن رفیق در خیابان کم است. با این حدس و گمان، نویسنده گزارش بدون اطلاع از آنچه اتفاق افتاده به رفیق سیمین انتقاد کرده که "اگر رفیق پروانه به امکان، رجوع کرده باشد به او انتقاد وارد است". شاهکار دیگری از این شیوه من درآوری انتقاد، به سند شماره ۱۳ (صفحه ۱۵۵) برمی گردد. این سند در باره گزارش درگیری رفیق حمید آریان در خیابان تیموری تهران می باشد. رفیق حمید آریان در ۹ تیر ۵۵ در درگیری با گشتهای کمیته مشترک در خیابان تیموری به شهادت رسید. اما نویسنده گزارش مورد استناد در کتاب چاپ وزارت اطلاعات مدعی شده که پلیس به پاهای رفیق تیراندازی کرده و وی زنده دستگیر شده و زیر شکنجه پایگاهش را می گوید. سپس اضافه می کند: "که باعث حوادث بعدی می شود و منجر به شهید شدن رفیق گلرخ مهدوی شده" است. اگر توجه کنیم که رفیق گلرخ مهدوی در دوم تیر ماه ۵۵، پس از پیاده شدن از ماشین رفیق نسترن آل آقا در درگیری با نیروهای کمیته مشترک در خیابان عبید زاکانی جان باخته یعنی درست یک هفته قبل از درگیری رفیق حمید آریان آنوقت به جعلی بودن این گزارش می توانیم پی ببریم.

باید توجه داشت که شرح درگیری رفیق گلرخ مهدوی با نیروهای امنیتی رژیم شاه در دوم تیر ماه ۵۵ در روزنامه های سوم تیر ماه با ذکر نام رفیق نسترن آل آقا، رفیق گلرخ مهدوی و رفیق حمید رضا هزار خانی که در جریان درگیری کشته شده بودند درج شده بود و تقریباً امکان نداشت یک هفته بعد از درج خبر درگیری رفیق گلرخ مهدوی در صفحه اول روزنامه ها رفیقی در گزارشی در باره رفیق حمید آریان بنویسد که حمید آریان در زیر شکنجه اطلاعاتی داده که منجر به شهید شدن گلرخ مهدوی گشته است.

همکاری های وی با ساواک ربط مشخصی با تاریخ سازمان چریکهای فدایی خلق در زمان سلطنت پهلوی ندارد که موضوع بحث ادعائی کتاب می باشد. بخش دیگر قسمت اول به گزارشاتی مربوط می شود که وزارت اطلاعات مدعی است توسط خود فدایی ها "تولید" شده و آنها را به عنوان "اسناد درون گروهی" مطرح کرده است. این بخش حاوی ۲۶ گزارش است که تقریباً همه آنها فاقد تاریخ و امضاء می باشند. بنابراین کسی که این گزارشات را مطالعه می کند به هیچ وجه نمی تواند متوجه شود که این گزارشات چه زمانی و به وسیله چه کسانی نوشته شده اند. با این حال، این "تولید"، سنگ بنای تاریخ نگاری جعلی نویسندگان این کتابها را تشکیل می دهد. گرچه این به اصطلاح "اسناد" گریبان تاریخ نویسان را از پاسخ به یک سوال بدیهی خلاص نمی کند که آیا این به اصطلاح "گزارش" های "درون گروهی" در همان زمانی نوشته شده که رویداد مورد نظر رخ داده و یا مدتها بعد و در موقعی که دیگر حتی امکان دسترسی به رفقایی که در گزارش از آنها نام برده شده وجود نداشته است. چرا که متن برخی گزارشات نشان می دهند که چند ماه بعد از وقوع اتفاق، نوشته شده اند و در یکی دو مورد هم از گزارشات روشن است که نویسنده خود در صحنه رویداد حضور داشته. همچنین در برخی از این گزارشات آنچنان اشتباهات فاحشی وجود دارند که بعید به نظر می رسد که نویسنده حتی اصل (دست نخورده) آن ها اعضای سازمان چریکهای فدایی خلق ایران باشند. کثرت این نوع اشتباهات به حدی است که گاه "ارائه دهندگان" امروزی این گزارشات جهت درج آنها به عنوان "سند" در کتاب مورد بحث زیر نویس هایی که به این گزارشات اضافه کرده و متن هائی نوشته اند که غیر واقعی بودن کل گزارش را بیش از پیش به نمایش گذاشته اند.

از سوی دیگر، گزارشات مورد بحث حاوی انتقاداتی به رفقای شهید و یا رهبران سازمان می باشند که به تنها چیزی که شباهت ندارند انتقاد کمونیستی است. از این لحاظ نیز به نظر نمی رسد که نویسندگان آنها افراد چپ و از اعضای سازمان چریکهای فدائی خلق باشند. اگر انتقاد همواره باید در مورد عمل و یا یک نظر مشخص طرح شود در خیلی از این گزارشات خواننده با "انتقاداتی" مواجه می شود که بر بنیان حدس و گمان نویسنده گزارش از موضوع قرار دارد. برای نمونه در سند شماره ۱۸ (صفحه ۱۶۹) که در باره چگونگی ضربه خوردن رفیق سیمین توکلی با نام مستعار "پروانه" می باشد؛ رفیقی که در ۱۵ تیرماه ۱۳۵۵ در درگیری با گشت های کمیته مشترک در خیابان نادری به شهادت رسید، نویسنده گزارش مدعی شده که چون پلیس به رفقای دختر کمتر مشکوک می شود پس امکان ضربه

آید. ولی خودم بارها و بارها از پله‌ها پائین رفتم. پشت در گاراژ ایستادم و تمام بیابان سفید را نگاه کردم. برف سنگینی می‌بارید. همه جا یکدست سفید بود. کوچکترین حرکتی بر این زمینه سفید به چشم می‌خورد و اگر کسی، حتی از فاصله خیلی دور هم می‌آمد دیده می‌شد. چقدر آرزو می‌کردم رفیق علی بی‌انضباطی کرده باشد و ساعت ورودش را فراموش کرده باشد. می‌گفتم شاید جلسه‌ای داشته و جلسه بطول انجامیده، شاید دیداری خارج از شهر داشته و نتوانسته بموقع به شهر برگردد، شاید رفیق دیگری دچار مسئله شده و او باید به آن رفیق برسد، شاید... شاید... و شاید‌های بسیار دیگر. شاید‌هایی که خودم می‌دانستم کمتر ممکن است صورت بگیرد. در زندگی چریک شهری نمی‌بایست از چارچوب نظم و ساعت خارج شد. هر بی‌نظمی می‌توانست فاجعه‌ای به دنبال داشته باشد. و من اینها را می‌دانستم، ولی آرزو می‌کردم یکی یا حتی همه اینها صورت گرفته باشد اما علی برگردد. با خود می‌گفتم اگر علی برگردد بخاطر این بی‌انضباطی از او انتقاد نخواهم کرد، فقط برگردد."

گزارش رفیق فاطمی (شیدا نبوی) نشان می‌دهد که اساساً بین آن رفقا این موضوع که علی یعنی همان رفیق کیومرث سنجری از کجا قرار است تلفن بکند مطرح نبوده تا به او هم گفته شود که به کاریر نرود. به واقع یکی از کسانی که قرار بوده به رفیق کیومرث بگوید به کاریر نرود همین رفیق فاطمی می‌باید باشد. در حالی که نه فقط در نوشته او "چشمهای روشن مادر" چنین موضوعی مطرح نشده بلکه در تماسی هم که نویسنده این سطور جهت جویا شدن از صحبت‌های مطرح شده در آن پایگاه قبل از خروج کیومرث، با او گرفتم فاطمی با قاطعیت گفت که چنان دپالوگی قبل از خروج علی از پایگاه صورت نگرفته بود و اساساً چنان حرف‌هایی بین آنها زده نشده بود. رفیق فاطمی همچنین گفت که اگر قرار بود گزارشی نوشته شود من می‌بایست می‌نوشتم که من هم چنان گزارشی ننوشته‌ام. بنابراین، معنای واقعی انگ‌ها و برجسب‌های "ماجراجویی" و "خودخواهی" که تنظیم کنندگان کتاب وزارت اطلاعات سعی کرده‌اند به رفیق کیومرث سنجری بچسبانند را نیز بهتر می‌توان شناخت، آنهم در مورد رفیقی که از اردیبهشت سال ۵۰ به عنوان یک چریک فدائی خلق زندگی مخفی در پیش گرفته بود و بیش از ۵ سال در شرایط مبارزه چریکی در آن زمان با ساواک و رژیم سلطنت جنگیده بود. واضح است که با روشن شدن این امر که رفیق هم تیم و هم پایگاه رفیق کیومرث، گزارش ادعائی "سربازان گمنام امام زمان" را تأیید نمی‌کند، می‌توان به حد واقعی بودن گزارشات دیگر نیز که بر اساس سند سازی‌های وزارت اطلاعات گزارش‌های "درون گروهی" نام گرفته‌اند، واقف شد.

همه بازماندگان سازمان چریکهای فدایی خلق می‌دانند که رفیق کیومرث بعد از ضربات تیر ماه سال ۵۵ به سازمان و شهادت تعداد زیادی از رفقا و از جمله رفقای مرکزیت ارتباطش با سازمان قطع می‌شود. لذا او با توجه به قرار ثابتهای که با رفقای شاخه مشهد داشته به مشهد می‌رود و از طریق آن قرار ارتباطش دو باره با سازمان وصل می‌شود. به این ترتیب رفیق کیومرث سنجری از آن زمان تا ۹ بهمن ۵۵ که به شهادت می‌رسد در مشهد بوده و نمی‌توانسته در دی ماه ۵۵ از پایگاه فرح آباد خیابان پیروزی بگریزد. این واقعیت نیز نشان می‌دهد که نمی‌توان و نباید به تاریخ نویسی مأموران ساواک اعتماد کرد و آن‌ها را باور نمود و با آنچه آنها خود تنظیم کرده‌اند را "سند" قلمداد نمود.

بهمن ۱۳۵۵)، همراه با رفیق فاطمی (شیدا نبوی) و مادر پنجه شاهی و یکی از فرزندان کوچکش در پایگاهی در مشهد زندگی می‌کرد. خوشبختانه رفیق فاطمی هنوز زنده می‌باشد و در مطلبی که در گرامیداشت خاطره مادر پنجه شاهی به نام "چشمهای روشن مادر" نوشته است (مندرج در نشریه اتحاد کار، شماره ۸۲، بهمن ۱۳۷۹) یعنی قبل از این که نویسندگان "اسناد درون گروهی" دست به قلم ببرند، به این درگیری هم اشاره کرده است. جهت اطلاع خواننده قسمتی از این نوشته را در اینجا می‌آورم: "همراه با رفیق علی (کیومرث سنجری) خانه‌ای در یکی از دهات حومه مشهد گرفتیم. هنوز کاملاً در آنجا جا نیفتاده بودیم که یک شب علی به خانه (و آنطور که آنموقع در زبان ما مرسوم بود، پایگاه) برگشت. صبح، وقتی علی بیرون می‌رفت دیده بودم که با «مادر» از رابطه‌ای خاص و مشترک حرف می‌زند. قرار شده بود با جای خاصی تماس بگیرد و من دانسته بودم که این دو، هم را می‌شناسند و «مادر» از هویت واقعی علی باخبر است. شب شد. ساعتها از هنگام تعیین شده بازگشت علی گذشت و او نیامد. نگرانی من هر دم اوج می‌گرفت. فکر می‌کردم اگر ضربه گسترده‌ای خورده باشیم و ضربه به «پایگاه»‌های دیگر هم سرایت کرده باشد چی؟ اگر ارتباط ما قطع بشود چی؟ من با دو آدم تازه مخفی شده - یک زن جاافتاده و یک پسر بچه - چه باید بکنم.

مقابل خانه‌ای که ما گرفته بودیم، یعنی فاصله جاده تا خانه، بیابان نسبتاً فراخی بود که هر سایه و هر جنبیده‌ای را می‌توانستیم ببینیم. روی در گاراژ هم سوراخ کوچکی بود که ما معمولاً از آنجا بیرون را نگاه می‌کردیم و اطراف خانه را می‌پائیدیم. ساعتی از شب رفته به «مادر» و ناصر گفتم شما بخواهید، علی حتماً می‌

البته گزارش نویسی به سبک نویسندگان وزارت اطلاعات اهریمنی جمهوری اسلامی، به موارد بالا ختم نمی‌شود. مورد دیگری که باز هم به نوبه خود دست گزارش نویسان وزارت اطلاعات را رو می‌کند، سند شماره ۲۲ (صفحه ۱۸۱) می‌باشد که در رابطه با درگیری رفیق کیومرث سنجری در مشهد می‌باشد که منجر به شهادت این رفیق شد. با اینکه این درگیری در ۹ بهمن سال ۵۵ اتفاق افتاده اما گزارش، تاریخ ۹ دی ماه ۵۵ را دارد! یعنی یک ماه قبل از درگیری رفیق کیومرث سنجری! (بی شک سردمداران وزارت اطلاعات به تنظیم کننده این گزارشات به دلیل بی‌دقتی‌های صورت گرفته گوشمالی خواهند داد!!). در گزارش مزبور قید شده که "رفیق علی می‌خواهد به یک امکان تلفن بزند. رفقا به او می‌گویند کاریر نرود و از مغازه تلفن بزند چون در مشهد مانور ارتش بوده است. رادیو می‌گفت که مردم را در خیابانها می‌گردند. رفیق قبول نمی‌کند". سپس در زیر نویس توضیح داده می‌شود که "علت اینکه رفیق قبول نکرد و به کاریر رفت به خصلت‌های رفیق بر می‌گردد. رفیق در اینجا دچار ماجراجویی شده و به نظر خودش بیشتر از نظر رفقا بها داده است که ناشی از خودخواهی رفیق بوده است". سپس نویسنده گزارش به این به اصطلاح انتقاد هم اکتفا نکرده و با اشاره به اینکه: "رفیق ۴ سال در سازمان با ایمان و علاقه کار کرده است" به کل سازمان انتقاد می‌کند که "در اینجا به سازمان هم انتقاد وارد است که نتوانست رفیق را از نظر تشکیلاتی آموزش دهد!"

بدون اینکه بخواهیم روشهای من درآوری نویسندگان گزارش در باره انتقاد به فرد و سازمان که از اساس با سبک برخورد و چگونگی انتقادهای رایج در سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در مغایرت قرار دارد را با جزئیات مورد بررسی قرار دهیم، لازم است تنها به این امر توجه کنیم که در این به اصطلاح گزارش تاکید شده که: "رفیق علی می‌خواهد به یک امکان تلفن بزند. رفقا به او می‌گویند کاریر نرود و از مغازه تلفن بزند چون در مشهد مانور ارتش بوده است" اما رفیق علی (کیومرث سنجری) چون دچار خودخواهی بوده به حرف رفقا گوش نکرده و به کاریر می‌رود و این حادثه پیش می‌آید. حال برای رو کردن دست گزارش نویسان جعلی، خوب است ببینیم که این "رفقا" چه کسانی بودند! اتفاقاً در این مورد مشخص برای بازماندگان سازمان چریکهای فدایی روشن است که رفیق کیومرث در آن زمان در چه پایگاهی و با چه کسانی هم خانه بوده است. لذا با رجوع به منبع قابل اعتماد در این مورد بهتر می‌توان به ماهیت چنین گزارشی پی برد. واقعیت این است که رفیق کیومرث در زمانی که از پایگاه خود خارج شده و درگیری با پلیس برایش پیش آمده و شهید شده است (۹

بار از به اصطلاح زبان خود رفیق حمید اشرف، روی بیاورند.

پیش از این، محمود نادری از وابستگان به وزارت اطلاعات در مقاله "خیال‌اندیشی و ردّ حقیقت" که به تاریخ اول مهر ۱۳۸۸ منتشر نمود و آن را: "تأملی در نقد کتاب «چریک‌های فدایی خلق»" نامید مدعی شده بود که ادعای شلیک حمید اشرف به ناصر و ارژنگ شایگان را بر مبنای گزارشی که در "صفحات ۲۵ الی ۲۹" نشریه درونی شماره ۲۲ سازمان چریک‌های فدایی خلق منتشر شده در تاریخ دی ماه ۱۳۵۵، طرح نموده است؛ نشریه ای که هیچ یک از اعضای زنده این سازمان آنرا به چشم ندیده اند! بعد او مدعی شد که گویا حمید اشرف به رفیق ناصر و یک رفیق دختر تیراندازی کرده و نه به ناصر و ارژنگ.

جالب است که در کتاب دو قسمتی مورد بحث از نشریه درونی و تاریخ انتشار آن و ملاحظات دیگر مورد ادعای محمود نادری سخنی در میان نیست. آنها آن نشریه درونی فلاپی را کنار گذاشته و همه اتهامات خود به رفیق حمید اشرف را تحت نام "سند شماره ۷" مطرح کرده اند. تنظیم کنندگان این مجموعه در همین به اصطلاح سند از تیراندازی به رفیق ناصر و یک رفیق دختر صحبت کرده اند و نه از تیراندازی به ناصر و ارژنگ توسط رفیق حمید اشرف؛ و دیگر به روی خود نیاورده اند که وزارت اطلاعات در کتاب "چریک‌های فدایی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" با قاطعیت تمام از تیراندازی حمید اشرف به ناصر و ارژنگ صحبت کرده بود. البته همانطور که در بالا دیدیم تنظیم کنندگان "فصل نامه" علیرغم سند شماره ۷ خود و "تصحیحات" محمود نادری در "خیال‌اندیشی و ردّ حقیقت" باز بر "قتل دو کودک خردسال، ناصر و ارژنگ شایگان شام اسبی، به دست حمید اشرف به هنگام گریز از خانه تیمی واقع در تهران نو" تأکید نمودند. آنها همانند هر دروغگوی ناشی و کم حواس فراموش می کنند که قبلاً چه گفته بودند و بعد چطور جای ارژنگ را با یک رفیق دختر عوض کرده بودند. بالاخره این اشتباهات کوچک! برای کسانی که می خواهند "زویای تاریخ معاصر را بهتر روشن سازند" و "نیک و بد زیست چریکی" را "در آفتاب" پهن کنند و همه اسناد و مدارک ساواک را هم در اختیار دارند و هر جا هم که لازم بدانند در آن به اصطلاح اسناد دست می برند، گویا اهمیت چندانی ندارند. اما کسانی که جویای حقیقت می باشند نمی توانند آنها را به راحتی نادیده بگیرند. این دروغها نشان می دهند که وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی چه در کتابی که در سال ۱۳۸۷ چاپ نمود و چه در این کتاب دو قسمتی هدفی جز مخدوش کردن چهره رفیق حمید اشرف و چریک‌های فدائی خلق نداشته و برای این منظور از ساختن هر دروغی نیز ابا ندارد.

تنظیم کنندگان این به اصطلاح سند از تیراندازی به رفیق ناصر و یک رفیق دختر صحبت کرده اند و نه از تیراندازی به ناصر و ارژنگ توسط رفیق حمید اشرف؛ و دیگر به روی خود نیاورده اند که وزارت اطلاعات در کتاب "چریک‌های فدایی خلق از نخستین کنش ها ..." با قاطعیت تمام از تیراندازی حمید اشرف به ناصر و ارژنگ صحبت کرده بود. البته همانطور که در بالا دیدیم تنظیم کنندگان "فصل نامه" علیرغم سند شماره ۷ خود و "تصحیحات" محمود نادری در "خیال‌اندیشی و ردّ حقیقت" باز بر "قتل دو کودک خردسال، ناصر و ارژنگ شایگان شام اسبی، به دست حمید اشرف به هنگام گریز از خانه تیمی واقع در تهران نو" تأکید نمودند. آنها همانند هر دروغگوی ناشی و کم حواس فراموش می کنند که قبلاً چه گفته بودند و بعد چطور جای ارژنگ را با یک رفیق دختر عوض کرده بودند.

مشتی "جوان های بی تجربه" نادان و ماجراجو و خودخواه و... تلقی نماید و به این نتیجه برسد که اعضای این سازمان چقدر بی حساب در مورد همدیگر سخن می گفته اند! این درست عمده ترین دلیل است که دست اندرکاران وزارت اطلاعات را به تنظیم این گزارشات به اصطلاح درونی واداشته است.

با توجه به این واقعیت که یکی از تم های بارز دو قسمت کتاب نامبرده تأکید دوباره بر دروغی است که وزارت اطلاعات در کتاب "چریک‌های فدایی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" علیه رفیق حمید اشرف طرح و اشاعه داد، ضروری است در ادامه این مطلب به این امر هم بپردازیم. نویسندگان کتاب در صفحه ۱۰۱ قسمت اول می نویسند: "قتل دو کودک خردسال، ناصر و ارژنگ شایگان شام اسبی، به دست حمید اشرف به هنگام گریز از خانه تیمی واقع در تهران نو از همین دست مطالب مورد انکار اعضای سازمان بود. آخرین تکذیبیه ها و انکار نامه ها، مقاله ای بود از فریبرز سنجرى با عنوان "خزعلاتى از برزخ" در پاسخ به مقاله جلال توكلیان با عنوان "خاطراتى از برزخ" مندرج در شماره ۲۶ اندیشه پویا". در اینجا، تنظیم کنندگان وقتى خود را ناتوان از پاسخگویی به استدلال های مقاله "خزعلاتى از برزخ" یافته اند، سعی کرده اند با درج چند صفحه "شرح درگیری در تهران نو" (یکشنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۵) و تأکید بر این امر که "شرح درگیری از زبان خود رفیق حمید اشرف نقل می شود" (صفحه ۱۲۴- قسمت اول) به خیال خام خود اتهام سخیف خود به رفیق حمید اشرف را ثابت شده جلوه دهند. در حالیکه اتفاقاً در مقاله "خزعلاتى از برزخ" تناقضات نویسندگان وزارت اطلاعات و مریدانشان در این رابطه بروشنی توضیح داده شده است و اینان اگر خود را محق می دانستند می بایست پاسخگویی تناقضات خود باشند تا این که به تنظیم گزارشی از آنگونه که دیدیم این

حال که کاذب بودن گزارش "درون گروهی" برای "ماجراجو" و "خودخواه" نشان دادن رفیق کیومرث سنجرى تنظیم شده، آشکار گردید، بد نیست به گزارش دیگری هم که در آن به فرار این رفیق از یکی از پایگاه های سازمان در تهران اشاره می شود نگاه کنیم؛ تا حد درستی به اصطلاح اسناد ساواک که تنظیم کنندگان این کتاب آنها را همچون آیه های نازل شده از آسمان بی برو برگشت درست جلوه می دهند، بیشتر روشن شود. در سند شماره ۲۲ (صفحه ۱۸۲ قسمت اول) که مربوط می شود به درگیری در پایگاه فرح آباد خیابان پیروزی که به شهادت رفیق فردوس آقا ابراهیمیان و فرار "چند نفر دیگر" منجر شد، تنظیم کنندگان یا "ناشر" کتاب با درج زیر نویسی متذکر می شوند که "بر اساس اسناد ساواک"، "بعد ها معلوم شد که دوتن از آنان حسین برادران چوخابی و کیومرث سنجرى بودند". اما این ادعا نیز دور از واقعیت است. چرا که همه بازماندگان سازمان چریک‌های فدایی خلق می دانند که رفیق کیومرث بعد از ضربات تیر ماه سال ۵۵ به سازمان و شهادت تعداد زیادی از رفقا و از جمله رفقای مرکزیت ارتباطش با سازمان قطع می شود. لذا او با توجه به فرار ثابتی که با رفقای شاخه مشهد داشته به مشهد می رود و از طریق آن فرار ارتباطش دو باره با سازمان وصل می شود. به این ترتیب رفیق کیومرث سنجرى از آن زمان تا ۹ بهمن ۵۵ که به شهادت می رسد در مشهد بوده و نمی توانسته در دی ماه ۵۵ از پایگاه فرح آباد خیابان پیروزی بگریزد. این واقعیت نیز نشان می دهد که نمی توان و نباید به تاریخ نویسی مأموران ساواک اعتماد کرد و آن ها را باور نمود و یا آنچه آنها خود تنظیم کرده اند را "سند" قلمداد نمود.

می توان به بقیه این ۲۶ گزارش تک به تک پرداخت و ایرادات آنها را همچون نمونه های بالا نشان داد. ولی نمونه هائی که در بالا ذکر شد به مثابه مشت نمونه خروار بیانگر آن هستند که این گزارشات که فاقد نام نویسنده و یا ارگان تهیه کننده می باشند، توسط خود دست اندرکاران وزارت اطلاعات تنظیم شده و اگر در واقعیت هم گزارشاتی از رفقای چریک‌های فدائی خلق به دست آنها افتاده در آن ها دست برده و ملغمه ای را ارائه داده اند که به آنها جز سند هر نام دیگری می توان داد. گزارشات ارائه شده حاوی اطلاعات نادرست و انتقادات بولهبواسانه هستند و به هر ترتیبی که تولید و یا سفارش داده شده اند با فرهنگ انقلابی حاکم بر سازمان چریک‌های فدایی خلق بیگانه بوده و ربطی به آن ندارند. این گزارشات گاه با نام های اصلی رفقا و تاریخ های نادرست به عمد طوری تنظیم شده اند که نشان می دهند هدف آن بوده که با خواندن آنها هر کس به طور طبیعی اعضای سازمان چریک‌های فدائی خلق را

سیاسی نتوانسته اند به اهدافی که دنبال می کردند دست یابند. آنها می خواستند مبارزه مسلحانه سازمان چریکهای فدایی خلق را "گانگستریسم" جلوه داده و جوانان را نسبت به کار تشکیلاتی و مبارزه قهر آمیز بد بین سازند؛ می خواستند اهمیت و ضرورت این مبارزه که خود واقعیات زندگی درستی و ضرورتش را فریاد می زند را در چشم نسل جوان مخدوش سازند. اما هنوز مرکب اراجیفشان در "کتاب دشمن" خشک نشده بود که خود را با خیزش بزرگ توده ای سال ۸۸ مواجه دیدند که جوانان مبارز آتش به نظم ضدخلفی آنها زدند و زمین را زیر پای آنها به لرزه در آوردند. امری که چند سال بعد خیلی عمیق تر و گسترده تر در دی ماه سال ۹۶ و سپس گسترده تر و عمیق تر در آبان سال ۹۸ تکرار شد.

این قیام های بزرگ توده ای به همه دشمنان کارگران و ستمدیدگان نشان داد که نسل جوان نه تنها به سنت دهه ۵۰ پایبند است بلکه خود در جریان زندگی درک کرده است که در شرایط دیکتاتوری لجام گسیخته دژخیمان ولی فقیه راهی جز اعمال قهر انقلابی و توسل به مبارزه مسلحانه جهت رسیدن به آزادی وجود ندارد. در واقع خیزش های توده ای و توسل کارگران و ستمدیدگان به قهر انقلابی مهر تأیید بر این واقعیت زد که وزارت اطلاعات با دروغ هایی که چاپ و منتشر می کند تنها آب در هاون می کوبد. چون کارگران و زحمتکشان، رزمندگان چریک را که در شرایط قدر قدرتی شاه بپاخاسته و سلطه خونین وی را به چالش کشیده و راه سرنگونی وی را هموار کردند، هرگز از یاد نبرده و نخواهند برد. حال بگذار تا دژخیمان اوین و کهریزک و ... در لباس تاریخ نگار، اندر مذمت مبارزه مسلحانه و سازمان های چریکی کاغذ سیاه کنند و به خیال خام خود با دست بردن در اسنادی که رژیم سلطنت و ساواک برایشان به ارث گذاشته "تیک و بد زیست چریکی" را "در آفتاب" پهن کنند آنهم در شرایطی که زشتی ها و جنایات ولایت فقیه را با هزار زبان تأیید و تبلیغ می کنند و به هر وسیله ای متوسل می شوند تا آنها را در تاریکی قرار دهند. چنین تاریخ سازانی که از تاریخ هیچ درسی نگرفته اند قادر به کتمان این حقیقت نیستند که با وجود حاکمیت سربازان بد نام امام زمان و اعمال جنایتکارانه آنها علیه توده های مبارز ایران و علیرغم همه خزعبلات آنها در دفاع از دیکتاتوری ولی فقیه و علیه مبارزه مسلحانه و چریکهای فدایی خلق، خود زندگی ضرورت متشکل شدن در سازمانی سیاسی - نظامی و در پیش گرفتن راه مبارزه مسلحانه را در شرایط امروز جامعه ایران برای توده های انقلابی ایران فریاد می زند.

شهریور ۱۳۹۹

سوال کردم که اتفاقاً تمامشان با قاطعیت گفتند که چنان نشریه و گزارشی را ندیده بودند و همه از وجود آن اظهار بی اطلاعی کردند. ثانیاً نه من و نه چریکهای فدایی خلق ایران هیچ مامور ساواکی را نه در این مورد و نه در هر مورد دیگر به شهادت فرا نخوانده و نمی خوانیم. چرا که از نظر ما چه ساواک و چه وزارت اطلاعات سازمانهایی سرکوبگر و ضد مردمی بوده و هستند که وقتی هم مطلبی می نویسند جز دروغ و ریا از قلمشان تراوش نمی کند و به قول معروف روده راست در شکم دست پروردگان آنها پیدا نمی شود. اما لازم است به این نکته نیز توجه شود که اینان در شرایطی مخالفین این مرکز قتل و جنایت را به طعنه نیازمند شهادت یک ساواکی می نامند که خود وزارت اطلاعات بر مبنای گزارشات ساواک و اعترافات زیر شکنجه، داستانسرای کرده و به خیال خود تاریخ می سازد. به این ترتیب آنها نشان می دهند که استناد به ساواک و اسناد و مدارک باقی مانده از آن (ضمن دستکاری در آنها) جهت تاریخ سازی به حق باید در انحصار سربازان گمنام امام زمان باشد و بس. اتفاقاً از نظر ما همانقدر که تاریخ سازی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی با تکیه بر "اسناد ساواک" و دستکاری در آنها فاقد ارزش است سخنان ساواکی های زنده نیز از هیچ اعتباری برخوردار نیستند و لذا مراجعه به آنها به روشن شدن مسائل کمکی نخواهد کرد، حال چه این ساواکی بی همه چیز پرویز معتمد مامور عملیاتی ساواک باشد چه پرویز ثابتی مدیر کل اداره سوم ساواک که وزارت اطلاعات با وی به گفتگو نشست و گوشه ای از نتیجه این گفتگو کتاب پر از دروغ "در دامگه حادثه" شد؛ کتابی که ثابتی بی همه چیز در آن با بیشترین تمام اساساً منکر وجود شکنجه در ساواک شد و در وقاحت و دروغگویی شان به شان "سربازان گمنام امام زمان" زد.

رجوع به ساواکی ها جهت تاریخ سازی شایسته همان هایی است که در قسمت دو کتاب فصلنامه در به اصطلاح سند شماره ۱۱۳ با رسوائی ضمن تطهیر دژخیمان ساواک، رفیق حسن فرجودی که زیر شکنجه های وحشیانه همپالگی های امثال ثابتی جان باخته است را همکار این سازمان جهنمی قلمداد می کنند.

در خاتمه باید تأکید کنم که دو قسمت کتاب نامبرده که از سوی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی جهت تقویت مواضع کتاب "چریکهای فدایی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" منتشر گردیده بروشنی نشان می دهد که خود تنظیم کنندگان آن کتاب هم به این نتیجه رسیده اند که با توجه به افشاکاری های نیرو های

جالب است که محمود نادری در "خیال اندیشی و رد حقیقت" جهت توجیه کافی که داده بود مدعی شد که اشتباه او بر مبنای "گواهی پزشکی قانونی" بوده است که در آن قید شده که به سر رفیق ارزنگ شایگان گلوله خورده است. در نتیجه او چنین استنباط کرده که حمید اشرف به وی شلیک کرده است!! نامبرده سپس برای گمراه نمودن خواننده و نشان دادن دقت خود در دروغ سازی، در مقاله خود مدعی شده بود که "سازمان پزشکی قانونی در برگه مربوطه، نام ارزنگ را به اشتباه ابوالحسن ذکر کرده است". جالب است که تنظیم کنندگان فصلنامه مطالعات تاریخی از قرار این ادعای محمود نادری را فراموش کرده و با چاپ سند گواهی پزشکی قانونی در رابطه با شهادت رفیق ارزنگ شایگان در صفحه ۲۷ قسمت دوم، عملاً دروغ همکار خود را آشکار ساختند چون در این سند نام ارزنگ با ابوالحسن اشتباه نشده است. در سند یاد شده آمده " نام : ارزنگ، نام پدر: شهرت؛ شایگان شام اسپه، سن: حدود ۱۵ سال". حال باید منتظر بود تا ببینیم دروغ گویان و سندسازان وزارت اطلاعات این مورد را چگونه ماستمالی خواهند کرد. این موضوع نیز قابل توجه است که پزشک قانونی دوره شاه چه در گواهی فوت رفیق ارزنگ و چه در گواهی فوت رفیق ناصر محل "حادثه" را "کن-فرحزاد" قید کرده است! یعنی به واقع محل شهادت آنها را پایگاه تهران نو ذکر نکرده اند بلکه پایگاه کن درج نموده اند! این امر ناشر کتاب را مجبور کرده با درج یک زیر نویس آن را اشتباه اعلام کند.

نکته دیگری که بیانگر اتهام زنی و ادعای سخیف تنظیم کنندگان مجموعه مورد بحث می باشد، این است که آنها در صفحه ۱۰۳ قسمت اول نوشته اند که: "اینک وارثان سازمان چریکهای فدایی خلق می کوشند اثبات کنند آنچه که توسط این موسسه انتشار یافت کذب محض و جعل ساواک است. فریبرز سنجرى، همسر اشرف دهقانی، که در آن سال ها در زندان بود، با "افراد مختلفی که در آن سال ها در صفوف سازمان چریک های فدایی خلق ایران فعالیت می کردند در مورد صحت و سقم" آن گزارش داخلی گفت وگو کرد اما همه آنان به کلی اظهار بی اطلاعی کردند. انکار قتل دو کودک از سوی فدایی ها از چنان اهمیتی برخوردار است که آنان حتی یک مامور عملیاتی ساواک به نام پرویز معتمد را به شهادت فرا خواندند."

اولاً این واقعیتی است که من با کسانی که در زمان ضربات سال ۵۵ ساواک به سازمان چریکهای فدایی خلق در صفوف سازمان فعالیت می کردند و خوشبختانه هنوز زنده هستند تماس گرفته و در مورد "نشریه داخلی" مورد ادعای محمود نادری

اعدام نوید افکاری،

قدرت نمایی از سر ترس!



به گزارش خبرگزاریها، دادگستری شیراز به خانواده نوید افکاری اطلاع داده است که فرزندشان صبح امروز (شنبه ۲۲ شهریور ۱۳۹۹) اعدام شده است. بیدادگاه های جمهوری اسلامی، نوید را به خاطر "محاربه" و اتهام ساختگی "قتل" یکی از مزدوران امنیتی رژیم به دو بار اعدام و زندان طویل المدت محکوم کرده بودند. اما اعدام این کارگر جوان که قبل از مرگ به طرق مختلف اطلاع داده و گفته بود که

همه پرونده ای که علیه اش از سوی وزارت اطلاعات ساخته شده دروغ و جعلی است و بازجویانش با توسل به وحشیانه ترین شکنجه ها او را مجبور به اعتراف علیه خودش کرده اند، بار دیگر چهره رسوا و ضد خلقی دژخیمان حاکم را در مقابل همگان به نمایش گذاشت.

نوید، کارگری رنج دیده و کشتی گیری با سابقه بود که همراه با دو برادر دیگرش به اتهام شرکت در اعتراضات مردمی مرداد ماه سال ۹۷ در شیراز دستگیر و مورد شدیدترین شکنجه های "روحی و جسمی" قرار گرفت. بنا به گفته نوید، بازجویانش وی را "با دستبند از سقف" آویزان می کردند و یا "روی صورتش پلاستیک کشیده بودند و تا مرز خفگی و مرگ پیش رفته" بودند تا به خصوص به قتل یکی از مزدوران رژیم -کاری که وی انجام نداده بود، اعتراف کند.

اعدام نوید افکاری، جنایت وحشیانه دیگری توسط سردمداران جمهوری اسلامی ست که خشم و نفرت عمومی را علیه این رژیم ضد خلقی و بحران زده برانگیخت. در شرایط رشد نفرت بی سابقه از حکومت، رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی کوشیده است که با این جنایت با صلااح قدر قدرتی خود را به رخ توده های به جان آمده یکپسند اما در شرایطی که همه واقعیت های زندگی فریاد می زنند که توده های تحت ستم تنها با توسل به مبارزه مسلحانه می توانند خود را از شر رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی رهائی بخشند و در شرایطی که قیام های مردمی و تظاهرات توده ای زمینه را برای ارتقای آگاهی جوانان و امکان آشنائی آنها با یکدیگر جهت انجام کار جدی سازمانی فراهم می نماید، دستگاه سرکوب جهت ایجاد رعب و وحشت در میان مردم و جلوگیری از خیزش های مردمی، هر فرد مبارزی هم که صرفاً در تظاهراتی فریاد اعتراض سر داده است را به عنوان قاتل نیروهای سرکوبگرش دستگیر و به چوبه دار می بندد تا به خیال خود، کل

جامعه حساب دستشان بیاید که باید در مقابل ظلم و سرکوب های وحشیانه مزدوران رژیم با خفت و خواری سرخم کرده و دم بر نیاورند. بیهوده نبود که نوید در آخرین روزهای زندگی اش اعلام کرده بود که هیچ کار خلافی انجام نداده اما بازجویانش "دنبال گردن برای طناب دارشان می گردند".

امروز در شرایطی که احتمال خیزش گرسنگان خواب از چشم سردمداران رژیم روده و آنها مرتباً از شورش های در راه مردم به یکدیگر هشدار می دهند، جمهوری اسلامی بار دیگر یک زندانی سیاسی را با استناد به "مطالب ساختگی و سراسر کذب" اعدام نمود. این رژیم خدمت گزار امپریالیستها و سرمایه داران زالو صفت داخلی با توسل به چنین اعدام هائی (هنوز مدت کوتاهی از

اعدام مصطفی صالحی، کارگری که در قیام آبان شرکت کرده بود نمی گذرد) می کوشد از یک طرف به توده های جان به لب رسیده و پر خشم و کین ما پیام دهد که اگر به خیزش برخیزند چنین عاقبتی در انتظارشان می باشد تا به خیال خام خود آنها را دچار ترس و ناامیدی سازد و از طرف دیگر به نیرو های سرکوبگر خود روحیه داده و آنها را در اعمال هر گونه وحشیگری و جنایت در حق توده ها تشویق و تشجیع نماید.

اما واقعیت این است که سردمداران جمهوری اسلامی از ترس خیزش سهمگین توده های مبارز ایران است که به چنین اعدام هائی توسل می جویند. چرا که این رژیم بحران زده و زبون با تضادهای درونی رسوایش که قادر به پاسخگویی به ابتدائی ترین نیازهای جامعه نمی باشد به نمایش قدرت محتاج است. قدرت نمایی از ترس، توصیف وضعیت فعلی سردمداران جمهوری اسلامی در شرایط بحرانی کنونی است.

اعدام نوید افکاری که لکه ننگ دیگری است بر دامن ننگین جمهوری اسلامی یک بار دیگر نشان داد که تا جمهوری اسلامی در قدرت است زندان و شکنجه و اعدام پایانی ندارد. به همین دلیل هم باید سرنوشتی این رژیم ددمنش آماج اصلی مبارزات و اعتراضات مردمی باشد.

پایان دادن به اعدام در جامعه ما در گرو نابودی رژیم جمهوری اسلامی و روی کار آمدن حکومتی مردمی و مستقل از سلطه امپریالیستهاست.

ننگ و نفرت بر سردمداران جلاد جمهوری اسلامی!

جمهوری اسلامی، نوکر غارتگران، دشمن زحمتکشان،

نابود باید گردد!

چریکهای فدایی خلق ایران

۲۲ شهریور ۱۳۹۹ - ۱۲ سپتامبر ۲۰۲۰

در مراسم دولتی عاشورا در تورنتو چه گذشت..... از صفحه آخر

برغم این واقعیت، در تاریخی که ذکر شد، رفیقی جهت کسب خبر به یکی از پلازا های ایرانیان رفت که طرفداران جمهوری اسلامی در گذشته اکثراً مسیر مراسم های شان از آن جا می گذشت و با حضور در محل، متوجه حرکت ارادل و اوباش جمهوری اسلامی و صفوف اتومبیل های آنان در منطقه شد. این رفیق سپس فوراً با همکاری تعداد کمی از مخالفین جمهوری اسلامی که آن ها نیز اتفاقی در آن محل حضور یافته بودند به شعار دادن علیه رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی پرداختند و با شعارهای بلند "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "مرگ بر خامنه ای" و ... به زبان های فارسی و انگلیسی، توجه عابریں را به صدای مخالفان در جریان این حرکت جلب کردند. این اقدام مبارزاتی خشم مزدوران جمهوری اسلامی را برانگیخت. آن ها که می دیدند نقشه های شان برای برگزاری بی سر و صدا و فارغ از صدای مخالف در مراسم عاشورا نقش بر آب شده و همچنین تعداد مخالفین قابل توجه نیست، برخلاف سال های قبل، جرات مقابله با معترضین را پیدا کرده و با درگیر شدن با آن ها ضمن تهدید این عده شروع به دادن فحش های رکیکی به آنان نمودند که تنها شایسته سردمداران رژیم می باشد. آن ها کوشیدند تا به زور، بلندگو و پرچم سرخ رفیق ما را از او بگیرند. اما این اقدام مزدوران جمهوری اسلامی با مقاومت و برخورد جدی مخالفین مواجه شده و باعث شد تا آن ها سرانجام با خشم و خفت و خواری عقب نشینی کنند. جریان این درگیری ها از سوی افرادی که در صحنه حضور داشتند فیلم برداری شده و در فضای مجازی پخش شد و بر رسوایی های ارادل و اوباش جمهوری اسلامی و همچنین قدرت هایی که در کانادا و اروپا و ... برای برپایی این معرکه های ارتجاعی به نفع جمهوری اسلامی، مجوز صادر می کنند در افکار عمومی افزوده است. حرکت شجاعانه معترضین علیه برپایی مراسم عاشورا برغم این که از قبل برنامه ریزی نشده بود اما بروشنی شدت خشم و کینه مخالفین رژیم که انعکاسی از خشم و نفرت توده های تحت ستم در ایران است علیه جمهوری اسلامی را به نمایش گذارد و از سوی دیگر اوج رسوایی و ماهیت ضد مردمی و هتاکی های مشتکی از مزدوران لمپن و ارادل و اوباش رژیم منفور در کانادا را نیز عیان کرد.

جمهوری اسلامی، دشمن زحمتکشان، نوکر غارتگران، نابود باید گردد!

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در تورنتو - کانادا

اول سپتامبر ۲۰۲۰

خمینی با حفظ ارتش، پلیس، هوا نیروز و ... در مدت بسیار کمی با افزودن سپاه پاسداران و اوباشان مسلح بسیجی خود، از بدو گرفتن قدرت دولتی، اعدام ها را شروع و وحشت و اختناق را در جامعه حاکم نمود البته زیر پوشش مذهب و توسط یک حکومت مذهبی. به همین دلیل هم جنایات دهشتناک وی و رژیمش به خاطر سیاستهای نیروهای سیاسی ای نبود که از ابتدا بر امر مبارزه قطعی با این رژیم تاکید داشتند.

در جریان این سرکوب وحشیانه، کردستان و ترکمن صحرا مورد حمله قرار گرفتند خلق عرب با ددمنشی تمام سرکوب شد. زنان مورد تهاجم حزب الله قرار گرفته و از حق انتخاب پوشش محروم و حجاب اسلامی اجباری را بر آنها تحمیل شد. با به اصطلاح انقلاب فرهنگی دانشگاه ها مورد هجوم قرار گرفت. خمینی در راستای اجرای قول های نوفل لوشاتویی خود به اربابانش، وارد جنگ خانمان سوز ۸ ساله با عراق شد، چرا که جنگ برای آدمکشان و جنایتکاران "نعمت" بود. سپس از ۳۰ خرداد سال ۶۰ یورش سیستماتیک و سراسری به سازمانهای سیاسی و کارگران و ستمدیدگان آغاز گشت. زندانهای اقصی نقاط کشور پر شدند از زن و مرد، پیر و جوان در هر سنی از نونهالان، نوجوانان، جوانان چه متاهل و چه مجرد گرفته تا پیران و بازنشستگان. به این ترتیب برای مردم ستمدیده ما ایران به زندانی بزرگ تبدیل گشت. از خرداد سال ۶۰ کشتار در خیابانها و اعدام در زندانها شدت گرفت. در طول ماه های خونین سال ۶۰ لحظه ای ماشین جنایت جمهوری اسلامی از حرکت باز نماند و در اواخر سال ۶۰ اعدام ها و کشتارها به اوج خود رسید.

من که در آن سالها همچون هزاران جوان دیگر دستگیر شده بودم، برغم گذشت این همه سال به هیچ عنوان نتوانسته ام وقایع آن روزها و شب ها را فراموش و یا از یاد ببرم.

دیدن و بودن با کسانی که شهامتشان در مقابل دژخیمان باورنکردنی بود و تو شاهد زنده ایثارشان در زیر ددمنشانه ترین سرکوب ها بودی و می دیدی که چگونه در حالی که خود از عوارض شکنجه در عذاب بودند، به کمک زندانیان دیگری که بر اثر شکنجه داغان و لت و پاره شده بودند بر می خاستند و می کوشیدند تا یاور زندانیان شکنجه شده دیگر باشند و امید و مقاومت را در دل آنها بارور کنند، زخمهای چرکین و خونهای دلمه بسته با مرهم لیخندهای امید و ایمان هم بندگان تسکین می یافت، چنین صحنه هایی در مصاف نابرابر بین تاریکی و نور برآستی مگر فراموش شدنی است؟

من در سال ۶۰ شاهد تحقیر، ترس و وحشت پراکنی دشمن از یکسو و کوشش



داغ زخمی که با مرهم پایداری یاران، تسکین می گرفت...!*

آن شرایط عینی اند که این تلاشها در آن متن جاری بوده است.

نسل جوان ما باید بدانند که اعدام ها و کشتارها از همان بدو به قدرت رسیدن دارو دسته خمینی شروع شد. چرا که در واقع دار و دسته خمینی توسط قدرتهای امپریالیستی در کنفرانس گوادلوپ، به خاطر سرکوب انقلاب مردم ما و حفظ نظم سرمایه داری وابسته حاکم به قدرت رسید.

نفس انجام این ماموریت ضد مردمی و کثیف محتاج ریختن خون هزاران هزار تن از جوانانی بود که بعد از سرنگونی رژیم شاه همچنان در خیابان و کوچه و کارخانه و دانشگاه و مدرسه باقی ماندند و خواهان در آغوش کشیدن آزادی و پایه ریزی یک نظام دموکراتیک و مردمی بودند. در واقع امپریالیستها به خاطر حفظ نظم ظالمانه حاکم و حفظ ارتش ضد مردمی، ادامه تولید و صدور نفت همچون دوران شاه نیاز داشتند که قبل از هر چیز انقلاب مردم سرکوب شود و دارو دسته خمینی و جمهوری اسلامی شان این امر را با وحشی گری تمام به سرانجام رساندند.

بنابراین جوانان ما باید بدانند که همانطور که خارج کردن محمد رضا پهلوی دیکتاتور نوکر پیشه از ایران به دستور امپریالیستها بود همانطور هم ورود خمینی از پاریس با هواپیمای دولت فرانسه و دولت تعیین کردنش به خواست آنها بود.

بنابراین خمینی به قدرت رسیده بود که انقلاب را سرکوب کند. اتفاقا زمانی که مردم در خیابانها فریاد آزادی را سر داده و دست به قیام زدند و خواهان تغییر و دگرگونی ارگانهای سرکوب بودند، عوامل خمینی با بلندگو های دستی در پشت و انت بارها اعلام میکردند که " امام هنوز حکم جهاد نداده است " و مردم را به بازگشت به خانه ها و تحویل اسلحه های خود تشویق میکردند.

با فرارسیدن هر تابستان، داغ هزاران مبارزی که در دهه ۶۰ و تابستان سال ۶۷ به دست دژخیمان جمهوری اسلامی در زندانهای سراسر ایران به خون غلطیدند بار دیگر زنده می شود و آن چهره های جوان و خاطره های شور و امیدی که از هر نفس شان در خاک ایران شعله می کشید، لحظه ای تو را رها نمی کنند. یاد همه آن جان های شیفته که خود در آغاز دهه ۶۰ مدتی شاهد مقاومت ها و رشادت هایشان در سیاهچالهای جمهوری اسلامی بوده ام را گرامی می دارم.

با این تاکید که به این امید زنده ام که مردم ستمدیده ما قادر شوند با سرنگونی رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی، ایرانی آزاد از ظلم و ستم و استبداد شکل دهند تا امکان بزرگداشت خاطره آن عزیزان همانگونه که شایسته اش هستند در سراسر ایران مهیا گردد. تا شاید مرهمی هر چند کوچک بر زخمهای عمیق عزیزان، همسران، مادران، پدران و جگر گوشه های آنان گذارده شود.

اما قبل از اشاره به زندان جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ لازم می دانم برای نسل جوان امروز یعنی دختران و پسرانی که در آن دوران، هنوز به دنیا نیامده بودند و امروز بار مبارزه با رژیم دارو شکنجه جمهوری اسلامی را بر دوش می کشند بگویم که اگر می خواهند در مبارزه روزانه شان با جلادان جمهوری اسلامی، شاهد پیروزی باشند ضروری است که تجربیات نسل های قبلی را مطالعه کرده و نقاط قدرت و ضعف پیشینیان را درک کنند.

این نسل، به خصوص باید بدانند که دشمن برای توجیه تبهکاری های خود در قتل عام آن " شیر زنان و مردان " لحظه ای از تحریف مبارزات گذشتگان و بی ثمر و نادرست جلوه دادن آن مبارزات باز نمی ماند. در تقابل با این تلاشهای مذبحخانه بیشک موثق ترین منبع یادواره های شاهدین زنده آنهم البته در بطن شناخت

قولی هایی که برای باصلاح کوبیدن و رد مارکس و مارکسیسم داشت، استفاده کرده و روی آنها حرف می زد. نوعی کار تئوریک و کمک به درک بهتر ما از مارکسیسم و لنینیسم را انجام می داد.

یکی دیگر از خصوصیات والای این رفیق کمک کردن به بقیه افراد سلول بود. یکی از روزها فرد زیر بازجویی و شکنجه شده ای را به سلول آوردند که در اثر شکنجه ها تمام وجودش آتش و لاش بود و حتی نمیتوانست بایستد یا راه برود. داوود در تمامی مدت وی را به کول می کشید، از دستشویی بردن و حمام و به زخمهایش رسیدن کوتاهی نمی کرد، یک پرستار واقعی. سرانجام داوود، یکی از گلهای سر سید بهاری، در اوائل سال ۶۱ اعدام شد. یادش گرمی و یاد باد.

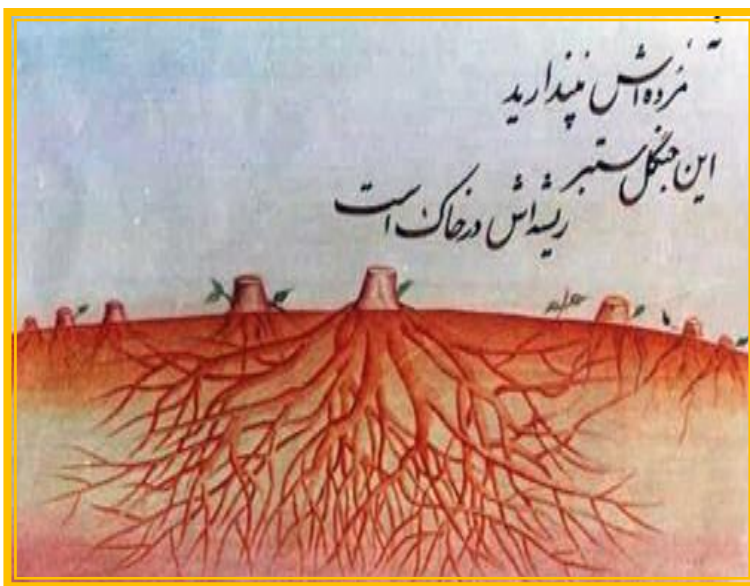
مورد دوم زنده یاد حسین صدر آملی بود که در همین اتاق با وی آشنا شده بودم. وی در ارتباط با فعالیت هایش با

سازمان مجاهدین در سال شصت دستگیر شده و در تمامی مراحل بازجویی و شکنجه، شهادت و اینترگریش را به اثبات رسانده بود و محکوم به اعدام شده و در انتظار اجرای حکم بود. وی برغم انتظار لحظه مرگ آگاهانه خود یکی از بارزترین چهره ها در خدمت به بقیه و حفظ روحیه مقاومت بود، بدون اینکه از حکم خود وحشتی داشته باشد. در کارهای روزمره یاری رسان همه بود. از کمک به دستشویی رفتن ها که به خصوص مدت نوبت هر اتاق خیلی محدود بود و زندانیان شکنجه شده حرکتشان کند بود، به همه می رسید از نوبت حمام کردن گرفته تا کمک به کارگران آنروز، روزی که خود کارگر نبود.

روایتی بین بچه های سلول بود که می گفتند: پدرش که شخص متنغذی بود و احتمالاً روحانی بود در زمان ملاقات از قول گیلانی حاکم شرع جنایتکار، بهش گفته بود: " بگو اگر توبه کند و یا فقط تو گوش من بگوید اشتباه کردم، آزاد میشود و یا حکم اعدامش ملغی میشود ". در جواب پدر می گوید: " اول اینکه من خلافی مرتکب نشده ام، راه و عملکردم درست و در راه آزادی بشریت است. دوما، این همه جوان در اثبات حقانیت راه مبارزاتی خود اعدام شده و میشوند، مگر خون من رنگین تر از دیگران هست. تا آن روز رسید و وی با تمام وسائل فرا خوانده شد.

غروب غم انگیزی بود، در آغوش کشیدن ها و صورت های غمگین و بی تاب. قدم های استوار و لیخندی

این رفیق تحقیر و تمسخر کردن زندانیان و... حتی خود لاجوردی بود. چرا که وی را از دوران زندان زمان شاه می شناخت و دیده بود که چطور امثال لاجوردی و همپالگی هایش در مقابل زندانیان شاه جلاد چقدر حقیر و مغلوك و پاسیف بودند. زندانیانی



که در زمان اسارت خود در رژیم شاه در خوش رقصی و چاپلوسی برای زندانیان خود، زمان را از دست نمیدادند و اساس حرکتی که در زندان داشتند نه علیه رژیم، بلکه مخالفت با کمونیستها و مبارزین چپ بود.

رفقای اتاق نقل می کردند که یک روز لاجوردی به سلولی که این رفیق در آن بود می رود و تا وی را می بیند، می گوید: تو هم که اینجایی؟ و شروع میکند کنده ... کردن. داوود جلوی هم سلولی هایش به لاجوردی و اوباشانش با تمسخر و صلابت می گوید: حاجی ما که تو را خوب می شناسیم، برو به کارات برس و ... و لاجوردی با عصبانیت و چشم غره از در سلول دور میشود و صد البته با کینه انتقام گرفتن. هر چند که رفیق می دانست که اعدامش خواهند کرد، با اینحال هراسی نشان نمی داد. سمبلی بود از استواری و به سخره گرفتن مرگ. با نشاط و قوی بود، قامت استوارش همیشه در تکاپو. در زمان هواخوری، هم اتاقی ها تلاش می کردند تا شرایطی ایجاد شود تا رفیق بتواند با برادر کوچک خود که در اتاق های طبقه دوم بند بود، ارتباطی بگیرد و از حال و موقعیت هم خبردار شوند.

رفیق داوود داخل سلول نیز لحظه ای آرامش نداشت یا در حال رفتن و بحث و گفتگو با افرادی از مجاهدین که احتمالاً بیرون از زندان هم را می شناختند و یا ما را دو، سه تایی جمع می کرد و از متن های کتابهای نوشته شده توسط تئورسین های رژیم اسلامی، از نقل

جانفرسای مبارزین برای روشن نگاه داشتن مشعل مقاومت و پایداری، در شرایط شکنجه گاه اوین بودم. مبارزینی که با تبسم و نگاه دزدکی با بالا زدن چشم بند، دژخیم را در قلب سیاه چالهایش به سخره می گرفتند و مقاومت و پایداری را هدیه می کردند. چه عظمتی، چه استقامت و دلیری، مگر میشود فراموش کرد؟ مگر میشود عینیت ها را ندید و یا مانند برخی از "پشیمانان" و عافیت طلبان انگشت شمار آن دوره، کوشید تا آنها را پنهان کرد و یا چهره شکنجه گران دیروز که قیام اصلاح و انسان دوستی به تن کرده اند را آرایش کرد.

در دوران بازجویی، که با چاشنی کابل، دستبند قپانی و آویزان کردن، مشت و لگد های هجومی منجر به بی هوشی و به اجبار راه بردن برای آماده کردن فرد برای ادامه تحمل ضربات کابل همراه بود، چه سروهای ایستاده ای را می دیدی که

در زیر شکنجه های دژخیمان منفور، جان خود را از دست دادند و به دژخیم "نه" گفتند! یاد تک، تک آنان یاد باد! و در دوران پس از بازجویی نیز، جان به در بردگان در سلولهایی که هر گوشه آنها روایت دیگری از شهادت و بزرگ منشی جوانان در بند را به تصویر می کشید، با بودن خود یک لحظه دشمن را آرام نگذاشتند.

در توصیف این نسل تنها به دو مورد از بسیاری اشاره میکنم که از پاکترین ها در سلول ما بودند و رفتند. اما برای درک و فهمیدن خیلی از لحظه های زندان و شرایط آن، شما جوانان و نسل امروزین را به خواندن خاطرات بازماندگان و بویژه کتاب با ارزش و پر بار " در جدال با خاموشی " به قلم رفیق اشرف دهقانی، دعوت میکنم. چرا که این کتاب مجموعه ایست از اطلاعات و تجارب بسیاری از زندانیان جان به در برده و نوشتاریست گویا از وقایع اعدام، شکنجه و تجربیات زندانیان در بند در دهه ۶۰ که شرح وقایع آن، با تجربه شخصی خود من منطبق است.

در زندان اوین در سال ۶۰ در اتاقی به اندازه ۶ × ۶ متر، زندانیان بیش از ۱۰۰ نفر زندانی را جا داده بودند. زندانیانی متشکل از زخمی ها، کتک خورده ها، زیر بازجویی ها، حکم گرفته ها و ... در اینجا بود که با زنده یاد رفیق داوود مدائن از زندانیان هر دو رژیم و از رفقای چریکهای فدایی خلق ایران زمان حکومت پهلوی آشنا شدم. داوود را در ارتباط با سازمان چریکهای فدایی بخش اقلیت گرفته بودند. رفیقی بسیار بی باک که سر نترسی داشت. از نشانه های بارز

سالهای سال رژیم پهلوی و سالهای سال رژیم اسلامی عهده دار این روش بوده اند تا منافع سرمایه داران وابسته به سرمایه جهانی، این چهره های کثیف استعمار و استثمار تامین و حفظ شود. بنابر این تا زمانی که امپریالیستها حاکم هستند، سگ های زنجیری شان برای حفظ منافع حقیر خود در راستای دستورات بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و... گام بر داشته و کارگران، زحمتکشان، خلق های تحت ستم و دیگر فشرها را به کام مرگ سوق خواهند داد.

کشتار و اعدام توسط رژیم جمهوری اسلامی چه در زندان، کارخانه، خانه، کوچه، خیابان، بازار و... چرخ دواربست که نیروی چرخش خود را با ریختن خون جوانان و مبارزین در نبرد با مزدوران و یا صحیح تر دولت های مزدور وابسته به امپریالیسم، به حرکت در می آورد. این ماشین شکنجه و کشتار باید نابود شود. تا زمانی که ماشین کشتار و سرکوب دولتهای وابسته به امپریالیستها را داغان و به زباله دانی تاریخ نه افکنده ایم، چرخ این کشتار و جنایات، ایستایی نخواهد داشت. بنابر این ضروری است که با همه توان با اتحاد، تسلیح، مبارزه و بسیج توده ها در راه سرنگونی دولتهای وابسته به امپریالیستها گام برداریم چرا که تنها راه رسیدن مردم ما به آزادی نابودی آنها در بستر انقلابی به رهبری طبقه کارگر می باشد.

(*) این نوشته در مرداد ۱۳۹۹ تهیه و نخستین بار در شهریور ماه امسال در بخش "دفتر مجازی یاد بود جانباختگان و قربانیان راه آزادی و برابری" سایت "گزارشگران" به چاپ رسیده است.

مناف فلکی فر- مرداد ۱۳۹۹

توده ها در اعتراض به ۸ سال جنگ بی نتیجه با میلیونها کشته، زخمی، شیمیایی، جانبا، بی خانمان، شهرهای با خاک یکسان شده و ... بود.

جلادان جمهوری اسلامی بویژه دار و دسته اصلاح طلبان امروزی در راس قاتلان بچه های مردم در آن زمان، با ایجاد رعب و وحشت و گماردن هیئت های مرگ، یک نسل کشی تاریخی را سازمان دادند. اینبار تمامی زندانها و زندانیان بدون در نظر گرفته شدن احکام و شرایط دوران حبس، به هیئت های مرگ فرا خوانده شده و تنها با چند سؤال و جواب آری یا نه! اکثریت آنها به مرگ محکوم شدند. به این ترتیب اعدام های دسته جمعی و حفر گورهای دسته جمعی بدون رد و نشان رقم خورد.

گورهای دسته جمعی گمنامی که هنوز هم که هنوز هست، مردم بویژه جوانان از بسیاری از آنها بی خبرند. در این مورد هم خاطرات بسیاری نوشته شده و کتابهای زیادی به رشته تحریر در آمده است. که میتوانید با مراجعه به آنها از عمق کشتار و شکنجه و اعدام توسط رژیم جنایتکار وابسته به امپریالیسم جمهوری خمینی، آگاه شوید.

جوانان مبارز!

سالها از دهه ۶۰ با این همه شکنجه، اعدام و جنایت می گذرد، اما کشتار و اعدام ها نه تنها بعد از اینهمه فجایع در آن دوران قطع نشده است، بلکه به شکل سیستماتیک و خشن تر با گذشت ۴۱ سال از عمر این رژیم در راستای تامین منافع امپریالیستها تداوم یافته است. درست است که تمرکز من در این جا نشان دادن عمق فاجعه کشتار زندانیان و مبارزین در یک برهه تاریخی یعنی کشتارهای دهه شصت است، اما اگر گره اصلی دیده نشده و باز نشود، این جنایت ها ادامه خواهند داشت.

پیروزمند که همچون تیری بر قلب زندانیان نشسته بود چهره اش را، فرا گرفته بود. " حسین... حسین ساکت! "، " نه احتیاجی نیست، من خوبم"، " لاقل این پیراهن گرم را نت کن، بیرون بپوش و اصرار"، "نگهدارید، بسیاری در راه هستند نیاز خواهند داشت" و حسین با یک زیر پیراهن و یک زیر شلواری و بدون دمپایی با سینه باز و سری همچون سرو ایستاده و لبخندی امید بخش و فراموش ناشدنی، پشت در بسته سلول ناپدید شد. چند ساعت دیگر همه در التهاب بودیم و حدس و گمان ها با بچ، بچ کردن ها، لحظه ها را سرد و بیروح کرده بود که یکدفعه صدای تکراری آنروزها بلند شد، درررر درررر دررررر صدای مهیبی همانند خالی کردن تیر آهن های زیاد از بلندی بر روی زمین. این صدای برخورد گلوله های جنایتکاران بر پیکر و جسم سرو های ایستاده بود.

به دنبال آن تک تیر های خلاص شروع میشد همانند شیبهای قبل... یک، دو، سه... ده، بیست، سی، چهل... صد، صد و ده، صد و بیست... دویست، دویست و پنجاه، دویست و هشتاد. سکوت سکوت سکوت. چشمهای پر آب و صورت های خیس اما بدون صدا، چرا که صدا خلوت مورد نیاز از دست دادن یک یار، مبارز و انسان والا را، بر هم میزد.

رژیم جمهوری اسلامی در راستای تعهدات خود در حفظ منافع سرمایه داران در طول آن سالهای واقعا خونین، زندان، شکنجه، حلق آویز کردن و اعدام را به شکل روزمره ادامه داد تا مقطع سال ۶۷، پس از نوشیدن جام زهر توسط خمینی خونخوار، بار دیگر اعدام های دسته جمعی و این بار با وسعت و گسترده گی شدیدتر از همیشه، آغاز گشت. دلیل مادی این موج قتل عام نیز وحشت از اعتراضات مردمی و قیام

حمله به کنسولگری از صفحه آخر

در جریان این تظاهرات پر شور، چند سخنرانی صورت گرفت و برخی از تظاهر کنندگان، شعر های مبارزاتی در محکومیت اعدام نوید افکاری و سایر اسرای موجود در چنگال جمهوری اسلامی و در ستایش انقلاب توده ها و نابودی حکومت دار و شکنجه جمهوری اسلامی خواندند.

این تظاهرات بعد از یک ساعت و نیم و پس از وارد شدن صدماتی به ساختمان جاسوسخانه جمهوری اسلامی در لندن با موفقیت به پایان رسید.

نه می بخشیم و نه فراموش می کنیم؛ با انقلاب علیه استثمارگران

در هم می شکنیم بساط دار و شکنجه را! جمهوری اسلامی، دشمن زحمتکشان، نوکر غارتگران، نابود باید گردد!

زندانی سیاسی، به همت توده ها آزاد باید گردد!

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران یکشنبه ۱۲ سپتامبر ۲۰۲۰



در گرامیداشت توده های رزمنده ای که در بیش از چهار دهه سلطه جهانی

جمهوری اسلامی، لحظه ای از مبارزه باز نایستادند!

<https://www.youtube.com/watch?v=8H3qnQU1Gpk>

دست شرکتهای امپریالیستی به غارت برده شد و وابستگی رژیم به بیگانگان را تحکیم بخشید و مبارزات مردم ایران را که برای ملی کردن صنعت نفت با خاسته بودند را پامال کرد .

یکی دیگر از جلوه های وابستگی شاه به امپریالیسم که باعث رشد و نفوذ و گسترش هر چه بیشتر سرمایه های امپریالیستی در ایران گردید را می توان در رابطه با اصلاحات ارضی شاه نشان داد. در رابطه با این موضوع باید بدانیم که پس از کودتای ۲۸ مرداد ، امپریالیسم آمریکا بتدریج در ایران بقدرت اصلی تبدیل گردید و رژیم کودتا قانون جلب و حمایت سرمایه های امریکایی را بتصویب رساند. بدین ترتیب ما شاهد سیل وام های آمریکا و کالا های آمریکا در ایران بوده ایم که باعث رشد و نفوذ بیشتر آمریکا در ایران گردید، بطوریکه اربابان شاه (در زمان اصلاحات ارضی دولت کندی روی کار بود) برای بوجود آمدن شرایط مناسب برای صدور هر چه بیشتر کالا و سرمایه به ایران، خواستار اجرای اصلاحات ارضی در ایران گردیدند. رژیم شاه در جهت اجرای این حکم که با تبلیغات پر سر و صدا از آن بعنوان "انقلاب سفید" نام می برد، به این کار اقدام نمود. اصلاحات ارضی مبادلات تجاری ایران و آمریکا را به نفع صدور کالاهای امریکائی به ایران به طور چشمگیری افزایش داد.

اصلاحات ارضی برخلاف تحلیل بسیاری از روشنفکران در آن زمان برای بهتر کردن زندگی دهقانان نبود که گویا به این وسیله از جنبش آنها جلوگیری شود. اساساً اصلاحات ارضی و انقلاب سفیدی که بوسیله رژیم وابسته و تحت سلطه امپریالیسم مطرح شده بود به هیچ وجه نمی توانست در جهت از بین بردن درد ها و زخم های بی شمار دهقانان و مردم باشد و به آنان رهایی ببخشد. در همین رابطه بجا است که یادی از خسرو گلسترخی فدایی خلق که پس از زندان و شکنجه بدست دژخیمان رژیم شاه به جوخه های تیرباران سپرده شد، داشته باشیم و یاد او و رفیق همزمش کرامت دانشیان را گرامی بداریم که در وصیت نامه اشان خود را فدایی خلق نامیده اند و مرگ خود را هدیه ای نا چیز برای پیروزی خلق دانسته اند . خسرو گلسترخی در قسمتی از دفاعیات خود در بیدگاه های ضد خلقی شاه با اشاره به اصلاحات ارضی چنین میگوید : " اصلاحات ارضی در ایران تنها کاری که کرده ، راهگشای برای مصرفی کردن جامعه و آب کردن اضافه تولید بنجل امپریالیسم است. در گذشته اگر دهقان تنها با خان طرف بود ، حالا با چند خان طرف است ؛ شرکتهای زراعی شرکتهای تعاونی... . آقای رئیس دادگاه ! کدام شرافتمند است که در گوشه و کنار تهران ، مثل نظام آباد ، مثل پل امامزاده معصوم ، مثل میدان شوش و میدان دروازه غار برود ،

نگاهی گذرا به وابستگی سلطنت پهلوی به امپریالیستها

(بخش دوم: محمدرضا شاه)



محمدرضا همچون قبل به فعالیت های ضد انقلابی خود ادامه داد و بعد از مدتی کوتاه توانست ابزارهای دیکتاتوری را یکی بعد از دیگری احیا نموده و و برنامه های امپریالیستها را عملی سازد. یکی از مهم ترین و بزرگترین عوامل وابستگی اقتصاد ایران به امپریالیستها صنعت نفت بود که علت اصلی خشم دولتهای یاد شده از دولت مصدق هم بدلیل ملی کردن نفت در ایران بود.

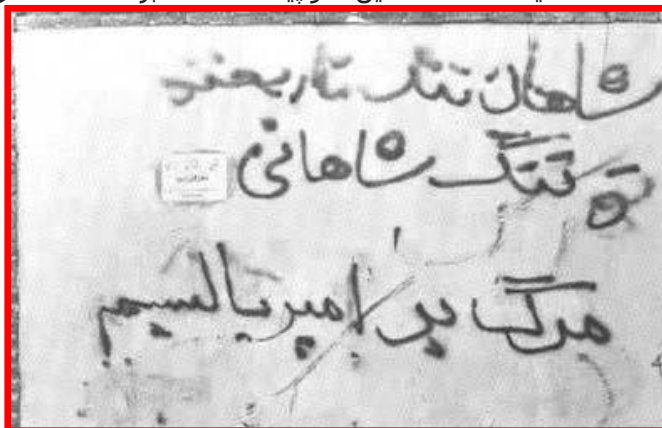
مصدق بعنوان نماینده بورژوازی ملی، در آن دوره توانسته بود با شعار ملی کردن صنعت نفت ضربه بزرگی به سلطه امپریالیسم انگلیس وارد کند. اما بعد از کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد و سقوط مصدق ، حل مسله نفت که بمدت نزدیک به چهار سال فروش آن به وقفه افتاده بود، در دستور کار حکومت کودتا و شاه در راس آن حکومت قرار گرفت. در نتیجه با توافق آمریکا و انگلستان کنسرسیومی از شرکتهای نفتی شکل گرفت که به موجب آن شرکتهای نفتی بین المللی عضو کنسرسیوم (امریکا - انگلیس - فرانسه - هلند) می توانستند بمدت ۲۵ سال از منابع نفتی ایران بهره برداری کنند. دولت کودتا با این کنسرسیوم قرارداد بست. در آن قرار داد از جمله گفته شده بود که این شرکتهای می توانند در هر نقطه کشور ایران عملیات اکتشاف و استخراج نفت را با هزینه دولت انجام دهند. همچنین امپریالیستهای مذکور در رابطه با این قرار داد ، امتیاز وسیعی را در بنادر - راه آهن - سرویس تلفن و تلگراف و بی سیم و هواپیمایی بدست آوردند. بر اساس قرارداد کنسرسیوم ۴۰٪ سهام نفت به انگلستان یعنی شرکت نفت "ایران و انگلیس" و ۴۰٪ آن به پنج شرکت بزرگ آمریکایی و ۲۰٪ بقیه به شرکتهای فرانسوی و هلندی واگذار گردید. بدین ترتیب است که صنعت نفت ایران که یکی از مهم ترین منابع اقتصادی کشور را تشکیل میداد به

خاندان پهلوی و سلطنت طلبان که به قدرت مبارزات توده های قهرمان ایران به زباله دان تاریخ سپرده شده اند، امروز با کمک رسانه های امپریالیستی مانند صدای آمریکا ، بی بی سی ، من و تو و غیره به تکاپو افتاده اند تا شاید بتوانند دوباره بر ایران مسلط شده و با تداوم وابستگی جامعه ایران به امپریالیستها، نوکر صفتی خود را به اربابانشان ثابت کنند .

در قسمت اول این مقاله نگاهی به حکومت رضا شاه داشتیم که دست نشانده امپریالیسم انگلیس بود و برای خدمت به نفوذ هر چه بیشتر این امپریالیسم در ایران، توده های رنج دیده و نیروهای آزادیخواه در جامعه را زیر چکمه های خونین دیکتاتوری خود قرار داده بود. اکنون نگاهی به چگونگی وابستگی رژیم شاه به امپریالیستها بیفکنیم.

در تابستان ۱۳۲۰ و در بحبوحه جنگ جهانی دوم، ایران به اشغال نیرو های متفقین در آمد، امری که عملاً بر تاریخ مصرف رضا شاه نقطه پایان گذاشت. به این ترتیب در سال ۱۳۲۰ امپریالیسم انگلیس، پسر رضا شاه به نام محمدرضا را به جای پدرش بر تخت سلطنت نشانند. پس از سقوط دیکتاتوری رضا شاه، هم به دلیل اوضاع جهانی و جاری بودن جنگ جهانی دوم که از جمله امپریالیسم انگلیس سخت به آن مشغول بود و هم به دلیل رشد مبارزات توده ها در سراسر ایران، حکومت در شرایط ضعیفی به سر می برد و محمدرضا شاه قادر به اعمال دیکتاتوری همچون دوران رضا شاه نبود. به همین دلیل هم در طی دوازده سال جامعه ایران شاهد یک دوران هرج و مرج شبه دمکراتیک بود. در این دوره مبارزات توده ها برای ملی کردن نفت رشد یافت و دکتر مصدق به نخست وزیری رسید تا مبارزه برای ملی شدن نفت را رهبری و عملی سازد. اما کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ که بوسیله آمریکا و انگلیس سازمان داده شده بود به سرنگونی دولت مصدق منجر گردید و امپریالیستها محمد رضا پهلوی که بدلیل مبارزات مردم از کشور فرار کرده بود را دوباره به قدرت رساندند .

شکنجه های متداول در رژیم شاه را بطور خلاصه میتوان از شلاق زدن به کف پا، سوزاندن نقاط مختلف بدن، تجاوز، آزار جنسی، شلاق، آویختن از سقف، فشار به بیضه ها، قرار دادن زندانی در سلول انفرادی و غیره اشاره کرد. طبق اطلاعات موجود مأموران ساواک، این نوع از شکنجه زندانیان را از یک گروه پنج نفری امریکایی که به ایران فرستاده شده بودند، آموخته بودند. البته مأموران ساواک برای یادگیری شیوه های هرچه مؤثرتر شکنجه به اسرائیل نیز فرستاده می شدند. جان باختن زندانیان در زیر شکنجه های جنون آمیز جلادان در رژیم شاه کم نبود.



در ارتباط با وابستگی ها و سر سپردگی های شاه منفور به دولتهای امپریالیستی، چندی پیش انتشار نمونه هایی از اسناد مربوط به کودتای ۲۸ مرداد توسط سیا و سازمان اطلاعات سری بریتانیا، وابستگی رژیم شاه را به این دولتها بیشتر آشکار کرد. مثلا بر اساس این اسناد بتاریخ ۲۱ مه ۱۹۵۲، شاه به منابع سفارت امریکا در تهران گفته بود: "انگلیسی ها خاندان قاجار را بیرون انداختند و پدرم را سر کار آوردند، آنها پدرم را بیرون انداختند و میتوانند من را هم بیرون بیندازند"، و در ادامه می گوید: "اگر انگلیسی ها میخواهند که من بروم، باید فوراً بدانم تا بی سرو صدا بروم." این سند جای هیچگونه شک و شبهه ای به جای نمی گذارد که قلاده شاهنشاه "آریامهر" از همان ابتدا در دست اربابان خود بوده و در پیشبرد سیاست های این جانان، او از هیچگونه جنایت و فرومایگی در حق مردم ستمدیده ایران دریغ نکرده است.

در خاتمه این بخش، جا دارد نگاهی کوتاه به دزدی ها و غارت شاه و خانواده اش از ثروت مردم ایران نیز داشته باشیم. همانطور که میدانیم با مبارزات دلیرانه و به حق مردم ایران، شاه مجبور به فرار و واگذاری سلطنت گردید. با آگاهی به این موضوع، بخش زیادی از اشیاء گرانبها، طلا و جواهرات سلطنتی بوسیله خاندان سلطنتی از ایران خارج گردید. در همین رابطه وزارت خارجه امریکا در سالهای گذشته مبادرت به انتشار اسنادی کرده است که نشان میدهد، شاه ثروت زیادی داشته و یکی از ثروتمندترین مردم جهان بوده است. بنابراین بر اساس بایگانی وزارت خارجه امریکا: او نزدیک به ۵۰ میلیون دلار در بانک تهران، ۱۸ میلیون دلار در بانک نیویورک و حداقل ۱۰۰ میلیون دلار در بانکهای لندن ذخیره کرده بود. همچنین وزیر دربار آن زمان بعدها در خاطرات خود چنین می نویسد: در آغاز عملیات خروج خاندان سلطنتی از کشور دستور بر چسب و مهرموم کردن چمدانها، بسته ها و

کوچک عمود پرواز، هلی کوپترهای مین انداز نام برد و یا خرید هفت فروند رادار هشدار دهنده موسوم به (آواکس) که فقط بهای آن بالغ بر ۱۲۳۰ میلیون دلار بوده است. در مورد نمونه آخر (آواکس) قابل تأکید است که این هواپیما اساسا برای

با کسانیکه یک دستمال زیر سر دارند، صحبت کند، بپرسد از کجا آمدید؟ چه می کنید؟ «می گویند ما فرار کرده ایم» ما فرار کرده ایم، از چه؟ «از فرضی که داشتیم و نمی توانستیم بپردازیم».

انقلاب سفید نا اندازه زیادی باعث نابودی شیوه تولید فنودالی گردید. با اصلاحات ارضی، حدود ۴۰٪ از دهقانان برای همیشه از داشتن زمین محروم شدند. این اصلاحات، سیل دهقانان را به شهر کشاند و "ارتش ذخیره کار" بزرگی را در جهت استفاده سرمایه داران وابسته به وجود آورد و بر بستر رشد سلطه امپریالیسم، باعث رشد هر چه بیشتر بورژوازی وابسته گردید که طبقه حاکم در ایران را تشکیل داد.

کشورهای عضو ناتو بوده است، اما رژیم شاه اولین کشور غیر عضو ناتو بود که اجازه خرید این هواپیمای فوق پیشرفته را داشت. از نمونه های دیگر از خریدهای تسلیحات نظامی که بعد از سفر رسمی نیکسون به ایران در سال ۱۹۷۲ انجام شده، در "تاریخ روابط خارجی ایران در دوره پهلوی" (نشر صدای معاصر صفحه ۲۰۱)، مطالبی مطرح شده و در مورد برخی از خریدهای نظامی رژیم شاه چنین نوشته شده است: "سلاح هایی به مبلغ ۱۱۲ میلیارد دلار به امریکا سفارش داد که شامل ۱۷۵ فروند جت جنگنده و پانصد هلی کوپتر و تعداد زیادی موشک زمین به هوا بوده است". گذشته از امپریالیسم امریکا که بیشترین سود را از فروش تسلیحات نظامی می برد، کشورهایمانند انگلستان، ایتالیا، آلمان و حتی شوروی سابق از این نعمت بی بهره نبوده اند. اگر به بودجه دفاعی آن دوره نگاه کنیم چنین میباید. "بودجه دفاعی ایران در سال ۱۳۴۹ که معادل ۸۴۴ میلیون دلار بوده تا سال ۱۳۵۶ به ۱۰ میلیارد دلار افزایش یافته است." (هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، در کتاب سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی، نشر البرز در صفحه ۲۹۸)

در کنار دستگاه نظامی رژیم شاه که اشاره ای کوتاه به آن شد، دستگاه امنیتی هم در کشور از نقش مهم و حساسی برخوردار بود. دستگاه ساواک که یکی از مخوف ترین و نفرت انگیز ترین دستگاه امنیتی در کشور بود با حمایت و پشتیبانی دولت امریکا بوجود آمد. این دستگاه مخوف، عامل اعدام و شکنجه بهترین فرزندان خلق و انقلابیون در ایران بوده است. طبق نوشته ای در ویکی پدیا، در بین سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵، ۳۶۸ نفر از چریکهای مخالف رژیم در این دستگاه (کشتار امنیتی) بقتل رسیده اند. واقعیت این است که در دوره شاه جلاد، کمتر انسانهای آزادیخواه و نیروهای انقلابی بودند که زیر شکنجه و آزار جلادان آن فرار نگرفته باشند. از

در ادامه وابستگی رژیم شاه به امپریالیسم باید به این امر توجه داشت که یکی دیگر از مهم ترین و ضروری ترین خواسته های امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه خود تسلط بر دستگاههای نظامی و امنیتی آن ها میباشد که از یکطرف برای سرکوب توده ها و از طرف دیگر برای حفظ سلطه خود آن را ضروری می داند. رژیم شاه تحت حمایت امپریالیستها و در رأس آنها امپریالیسم امریکا با قدرت گیری هر چه بیشتری، شروع به خرید جنون آمیز تسلیحات نظامی کرد که چه بسا که نیروی های ارتش طرز استفاده آنها را هم نمی دانسته اند. به همین دلیل دهها هزار مستشار نظامی و امریکایی وارد ایران شدند تا هم مدیریت راه اندازی، استفاده و نگهداری از این تجهیزات مدرن و پیشرفته را بدست بگیرند و هم در جهت اهداف استثمارگرانه خود بتوانند ایران را به ژاندارم منطقه تبدیل نمایند. در همین رابطه است که امریکا از شاه خواستار به عهده گرفتن مسولیت های بیشتری در منطقه خاورمیانه شد. این منطقه برای امپریالیستها بسیار مهم بوده و اهمیت استراتژیک دارد. کشورهای خلیج فارس بدلیل برخورداری از معادن نفت و گاز و انکای کشورهای صنعتی به منابع انرژی، برای امپریالیستها نقش مهمی ایفا می کنند و از طرفی دیگر در آن زمان ترس دولت امریکا از تهدید و نفوذ شوروی در همسایگی ایران در آن نقش بسزایی را داشته است به خصوص که این قدرت جهانی خود را اردوگاه سوسیالیسم هم می نامید. در اینجا، چون پرداختن به همه خرید های نظامی شاه از امپریالیستها امکان پذیر نیست تنها به برخی از خریدهای تسلیحات نظامی رژیم شاه که شامل پیشرفته ترین و مدرن ترین تسلیحات نظامی می شود، اشاره می کنم. از آن خرید های نظامی میتوان از هواپیماهای مخصوص جنگ با زیر دریایی، هاروکرفت موشک انداز، هواپیماهای

خالی تر سازند.

امروز کارگران، زحمتکشان و جوانان در سراسر کشور با توجه به تجربه رژیم های وابسته، دیکتاتور، دزد و جنایتکار چون رژیم های رضاشاه و محمد رضا شاه و جمهوری اسلامی باید برای نابودی سیستم سرمایه داری وابسته حاکم بر ایران مبارزه کنند تا بر سلطه امپریالیسم در ایران هم پایان داده شود. چرا که تا این سیستم پا برجاست چنین رژیم های های دیکتاتور و مدافع منافع امپریالیستها را باز تولید خواهد کرد. اما این امر مهم تنها از طریق جنگ مسلحانه توده ای علیه دشمنانشان امکان پذیر است که در شرایط کنونی قدم اول در این راه تشکیل گروه های سیاسی - نظامی می باشد. با قاطعیت باید گفت که با مبارزات قهر آمیز، خونین و جدی توده های تحت ستم ما تحت رهبری طبقه کارگر، امکانی برای خائنین به مردم که دستانشان به خون بهترین فرزندان این مرز و بوم آغشته گشته باقی نخواهند ماند که بار دیگر با جنایت و دزدی مردم را به خاک سیاه بشانند .
اکبر نوروزی- مرداد ۱۳۹۹

است که چگونه آنها دسترنج و ثروت مردم زحمتکش ایران را ضمن ادعای اعتقاد به آزادی، دموکراسی و یا میهن پرستی به تاراج بردند. امروز کسانیکه با آگاهی به این دزدی ها و غارت ها با بوق و کرنا دست به اشاعه دروغ و عوامفریبی به نفع سلطنت می زنند تا مبارزات مردم و نسل جوان را به انحراف بکشانند، در فردای انقلاب توده ها مانند قیام بهمن ۵۷، همانند تمام خائنین به سزای اعمال خود خواهند رسید .

امروز دزدان، غارتگران، شکنجه گران و قاتلین توده های مردم ایران امثال فرح پهلوی و پسرش و دیگران با وجود همه رسوائی های رژیم شاه، در مقابل رسانه های خود فروخته امپریالیستی با چهره ای ظاهرا مظلومانه قرار می گیرند و در حالی که خود را در پشت جنایات ددمنشانه و هولناک رژیم جمهوری اسلامی پنهان می کنند، با ریختن اشک تمساح برای مردم ایران می کوشند دوباره با شعارهای دموکراسی و آزادی (که در زمان در قدرت بودن بی اعتقادی خود را به آنها نشان داده اند)، خود را بر اریکه قدرت بنشانند تا به کشتار و غارت و عوامفریبی مردم بپردازند و بتوانند همچون گذشته خون یغما را به روی اربابان امپریالیست خود بکشایند و سفره کارگران و زحمتکشان ما را خالی و

صندوقهای شاه که منقش به آرم دربار و سلطنتی بود صادر شد، تاج شاهنشاهی با سه هزار و ۲۸۰ قطعه الماس و ۵۰ قطعه زمرد و ۳۶۸ مروارید با وزن ۲ کیلو و ۸ گرم و از نظر قیمت غیر قابل تخمین و تاج ملکه با ۱۶۴۶ قطعه الماس در چمدانها بسته شد . به گفته او : فرح پهلوی که دستور داد ۲۸۴ چمدان و صندوق بسته شود و یک تیم از افراد مورد تأیید وی جمع آوری و بسته بندی هرگونه عتیقه، جواهرات و الماسهای گرانبها، ساعتها تمام طلا و تاج ونیم تاج های تمام زمرد را بر عهده داشتند. این گنجینه از جواهرات و عتیقه جات در مکانهای امن کاخ نیاوران نگهداری می شد و همچنین مقامات دولتی ۱۳ میلیارد دلار ارز در دو ماه خارج کردند که نشان از غارت بزرگ در ایران توسط رژیم شاه دارد . تخمین غارت شاه از دارایی های مردم در برخی گزارشات بالغ بر ۱۰۰ میلیارد دلار می شود ! همچنین شاه در سال ۱۳۵۰ یک جزیره در اسپانیا به مبلغ ۷۰۰ میلیون دلار خریداری کرده بود .

بنابراین، برخلاف تبلیغ رسانه های وابسته به امپریالیسم که از شاه به عنوان مظهر دموکراسی و میهن پرستی یاد می کنند، تنها نگاهی به بخشی از غارت ثروت های ایران توسط شاه و خانواده اش بیانگر آن

تظاهرات علیه موج اعدامهای اخیر توسط جمهوری اسلامی - لندن، انگلستان



در سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷، بعد از ظهر روز شنبه ۵ سپتامبر ۲۰۲۰، جمعی از ایرانیان آزادیخواه و مبارز در بزرگداشت یاد هزاران زندانی سیاسی که وحشیانه به دست جلادان جمهوری اسلامی اعدام شدند و در اعتراض به موج اعدام های اخیر توسط رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی، تظاهراتی را در میدان ترافلگار اسکوتر لندن برگزار کردند. محل تظاهرات با بنرها و تصاویر بزرگی از جنایات جمهوری اسلامی علیه مردم و بویژه اعدام مبارزین و مخالفین رژیم و همچنین عکس های تعدادی از جانبختگان تظاهرات های مردمی سال های اخیر و همچنین آرم سازمان تژئین شده بود که توجه عابرین و بازدید کنندگان از محل را جلب می کرد و آنها در مورد جنایات جمهوری اسلامی و دلیل تظاهرات و شرایط ایران از رفقا سؤال می کردند و پاسخ های لازم را می گرفتند. مردم اکثرا با اطلاع از شرایط جهانی ای که رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی برای کارگران و توده های تحت ستم ایران آفریده است از اهداف تظاهر کنندگان فدرانی کرده و همبستگی خود با مبارزات آزادیخواهانه مردم ایران را ابراز می کردند. در طول تظاهرات، اطلاعیه های افشاگرانه ای به زبان انگلیسی

در میان عابرین پخش شد که در آن ها به گوشه هایی از سیاست های ضد خلقی و سرکوبگرانه جناح های مختلف حکومتی برای طرح ریزی و اجرای قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ اشاره شده بود.

در جریان این تظاهرات شعارهایی به زبان انگلیسی و فارسی سرداده شدند که از جمله آن ها "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" و "کارگر زندانی آزاد باید گردد" و ... بودند. همچنین چند سخنرانی افشاگرانه به زبان های فارسی و انگلیسی در مورد چگونگی قتل عام زندانیان سیاسی و شرایط حاکم بر ایران تحت حاکمیت رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی ایراد شدند که مورد استقبال رهگذران در این منطقه پر رفت و آمد شهر قرار گرفتند.

فعالین چریکهای فدایی خلق از زمره فراخوان دهندگان این حرکت مبارزاتی بودند که از ساعت یک بعد از ظهر آغاز و در ساعت ۳ بعد از ظهر به پایان رسید.

جمهوری اسلامی، نوکر غارتگران، دشمن زحمتکشان، نابود باید گردد!
نه می بخشیم و نه فراموش می کنیم!
با انقلاب علیه استثمارگران، در هم می شکنیم بساط دار و شکنجه را!!

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در لندن- انگلستان
ششم سپتامبر ۲۰۲۰

گزارشی از مراسم گرامیداشت خاطره

به خون خفتگان دهه ۶۰، آمستردام - هلند



ها دو رفیق زن به زبان هلندی از تجارب اسارت خود در چنگال مزدوران جمهوری اسلامی صحبت کردند. این سخنرانی ها با استقبال جمعیت روبرو شد. در طول مراسم همچنین چند اطلاعیه خوانده شد و پخش موزیک لحظه ای از بلندگوهای پودیم قطع نمی شد. دو امری که کمک می کرد تا پیام برگزارکنندگان این حرکت مبارزاتی به گوش تعداد هر چه بیشتری از بازدیدکنندگان برسد. یکی از برنامه های این آکسیون اجرای موزیک زنده توسط گروه هلندی (The Bucher Boyz) بود که با آهنگ های ضد سرمایه داری شان توجه بسیاری از رهگذران را به برنامه جلب نمودند. با توجه به استقبال مردم از مراسم، کاملاً روشن بود که این آکسیون با موفقیت همراه بوده و به اهداف خود رسیده است. فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در هلند با برپایی میز کتاب به پخش آثار و نشریات سازمان پرداختند و میز کتاب آن ها تعداد زیادی بازدیدکننده داشت. در طول حرکت تعداد زیادی عکس و فیلم از میز کتاب و آرم سازمان گرفته شد و برخی از بازدیدکنندگان پرسش های خود را با مسئولین میز کتاب طرح می کردند که رفقا به همه پرسش ها پاسخ های لازم را می دادند. متأسفانه به دلیل اپیدمی ویروس کرونا برخی از رفقای که از کشورهای دیگر برای سخنرانی و اجرای موزیک و شرکت در مراسم دعوت شده بودند، نتوانستند در مراسم شرکت کنند. از جمله رفیق محمد هُشی که قرار بود یکی از سخنرانان این مراسم باشد ولی این رفیق صحبت خود را ضبط و برای برگزار کنندگان فرستاد و صحبت های او به زبان انگلیسی از بلندگو پخش و به سمع حاضرین رسید.

یاد و خاطره همه جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم گرامی باد!

جمهوری اسلامی، دشمن زحمتکشان،

نوکر غارتگران، نابود باید گردد!

نه می بخشیم و نه فراموش می کنیم!

با انقلاب علیه استثمارگران در هم می شکنیم

بساط دار و شکنجه را!

روز شنبه ۲۹ آگوست ۲۰۲۰، در بزرگداشت خاطره همه جان های شیفته ای که در دهه ۶۰ و به خصوص در اوج این کشتار ها یعنی در جریان قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ به دست دژخیمان جمهوری اسلامی جان باختند، مراسمی در میدان دام آمستردام برگزار گردید. این مراسم با فراخوان "کمیته حمایت از مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران - هلند" که فعالین چریکهای فدایی خلق در هلند بخشی از آن می باشند شکل گرفت. همچون سال های قبل، محل مراسم با بنر ها و دست نوشته ها و پوستر های گوناگون تزئین شده بود که توجه هر رهگذری را به خود جلب می کرد. برگزارکنندگان این حرکت مبارزاتی با اعتقاد به این امر که نباید اجازه داد که گذر زمان بر روی جنایات سردمداران جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ گرد فراموشی بریزد و با تاکید بر این واقعیت که آمرین و عاملین جنایات این رژیم در دهه ۶۰ و همچنین در چهل سال گذشته هرگز بخشیده نخواهند شد، با برگزاری این مراسم یاد و خاطره آن عزیزان را گرامی داشتند. این مراسم ساعت دو بعد از ظهر شروع و تا ساعت ۵ ادامه داشت. در این فاصله چند سخنرانی صورت گرفت که در میان آن

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در آمستردام - هلند
۲۱ آگوست ۲۰۲۰

گزارشی از تظاهرات ۵ سپتامبر ۲۰۲۰ در استکهلم - سوئد

در ساعت ۳ بعداز ظهر روز شنبه ۵ سپتامبر ۲۰۲۰، در "مدیوریا پلاتسن" استکهلم در یک هوای شدیداً بارانی، تظاهراتی با شرکت جمعی از نیروهای چپ، کمونیست و مدافعین حقوق کارگران برگزار شد. این تظاهرات در اعتراض به اعدام های جمهوری اسلامی و در گرامیداشت یاد و خاطره هزاران تن از جوانان مبارز و انقلابی که توسط این رژیم دار و شکنجه در دهه ۶۰ و به خصوص تابستان سال ۶۷ اعدام شدند، برگزار گردید. تظاهرکنندگان همچنین نسبت به رفتار جنایتکارانه دژخیمان جمهوری اسلامی با دستگیر شدگان اعتراضات توده‌ای در ایران و به ویژه قیام آبان ۹۸ و صدور احکام اعدام علیه آنان، فریاد اعتراض سر دادند.

در طی این حرکت مبارزاتی تظاهرکنندگان ضمن سر دادن شعار هایی همچون: "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "زندان، شکنجه، اعدام ملغی باید گردد"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "زنده باد آزادی زنده باد سوسیالیسم"، "نابود باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی" به چندین سخنرانی نیز گوش فرا دادند. سخنرانان در رابطه با وضعیت زندان ها در دهه ۶۰ و قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷ صحبت کردند و ضمن یادآوری جنایات هولناک رژیم در زندان هایش به ویژه بر خطر تشدید موج اعدام دستگیر شدگان خیزش های توده ای اخیر تاکید نمودند. یکی از تم های دیگر سخنرانی هایی که انجام شد اشاره به وضعیت معیشتی سخت کارگران، فقر و گرسنگی ستمدیدگان و تاکید بر این که رژیم با توجه به بحران شدیدی که در آن قرار دارد آخرین نفس ها را می کشد، بود. در این تظاهرات بیش از ۶۰ نفر شرکت داشتند.

فعالین سازمان، ضمن شرکت در این حرکت مبارزاتی علاوه بر پوستر ها و آرم سازمان و بنرهایی که در محل تظاهرات قرارداده بودند، به پخش برخی از آثار منتشر شده از سوی سازمان نیز پرداختند. مطالب زیر از جمله این آثار بودند: "پاسخ به فرصت طلبان در مورد مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک اثر رفیق حمید مومنی"، "ماهنامه کارگری، ارگان کارگری چریکهای فدایی خلق ایران"، "نامه ای به یک رفیق، نوشته لنین"، مقاله "آگاهی کارگران نسبت به رابطه دولت با سرمایه داران"، "خیزش گرسنگان ضرورت مبارزه مسلحانه را به جلوی صحنه رانده است" و "در مراسم دولتی عاشورا در تورنتو کانادا چه گذشت؟".

در طول مراسم چند جوان سوئدی با علاقه در تمام مدت کنار ما ایستادند و ضمن ابراز همبستگی با اهداف تظاهر کنندگان، می گفتند تنها راه خفه کردن سرمایه داری و برجیدن آن، مبارزه مسلحانه است. این تظاهرات در محیطی رفیقانه و صمیمی با فریاد های "مرگ بر جمهوری اسلامی" ساعت ۴ و نیم بعد از ظهر با موفقیت پایان یافت.

جمهوری اسلامی، نوکر غارتگران، دشمن زحمتکشان، نابود باید گردد!

زندانی سیاسی، کارگر زندانی آزاد باید گردد!

زنده باد انقلاب! پیروز باد سوسیالیسم!

سازمان هواداران چریکهای فدایی خلق ایران در استکهلم - سوئد

۶ سپتامبر ۲۰۲۰

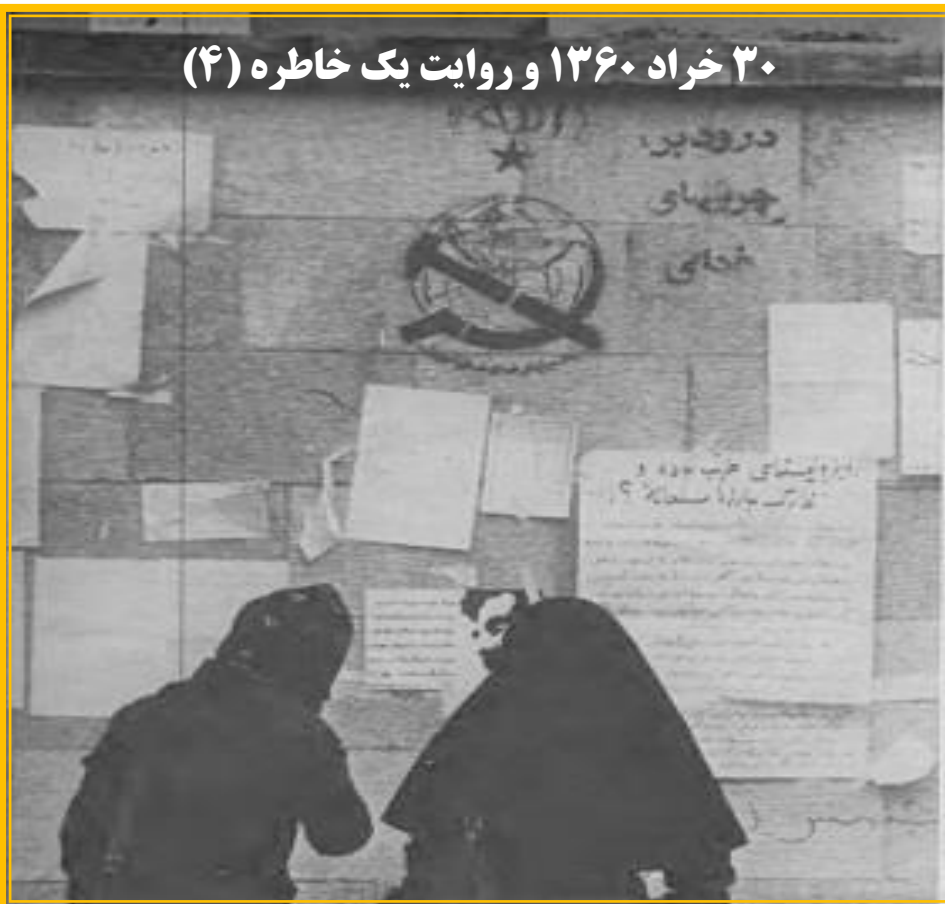
بشدت متنفر بودم را نیز دیدم. یکی از کادرهای این حزب بنام "محمد خروشچف" در زندان دادستانی بود. او از همه دوری می کرد و در عوض روابط بسیار صمیمانه ای با ۲-۳ سرتیپ و سرهنگ سرسپرده شاه داشت که بدلیل نقش آفرینی در سرکوب و کشتار مردم شهر در زمان قیام دستگیر و در زندان بودند. البته این سرهنگ و سرتیپ ها در حال کسب رضایت مقامات برای آزادی شان بودند و برخلاف بقیه برغم آنکه جرم جدی تری در پرونده هایشان بود هیچ نگرانی ای از سرنوشت خویش نداشتند. شیوه زندگی این جماعت با بقیه فرق داشت. آنها بسیار شیک و تمیز لباس می پوشیدند. برای آنها از بیرون و با اجازه زندانبان مرتباً پول و غذا و البسه می رسید که برای مصرف شخصی نگاه می داشتند. از سوی مقامات زندان مقرر شده بود که هر روز به آنها ملحفه های تمیز و تازه و لباس بدهند. بقیه فقط پتوهای سربازی داشتند. در همان مدت کوتاه جلوه های برجسته ای از هر آنچه که در مورد سابقه، سیاستها، رفتار و کردار خائنین توده ای در کتابها خوانده بودم را به عینه مشاهده کردم. تنفیری که نسبت به این حزب خائن در دل داشتم با مشاهده رفتار و کردار "ممد خروشچف" برایم مادی تر و محکمتر شد.

در روز آزادی، دادیار به همراه چند پاسدار مسلح به زندان آمد و همه ما را در گوشه ای جمع کردند. اولین چیزی که نظرش را جلب کرد آرم سازمان چریکها بر روی دیوار بود. گفت: این آرم را کی روی دیوار کشیده و به اموال عمومی صدمه زده؟" بعضی جواب ندادند و یکی دوتفر هم گفتند که "نمی دانیم" نیش خند زهر آلودی زد و رفت. از دیدن خشم مزدوران نسبت به آرم سازمان بار دیگر آتش گرم و مطبوعی در درونم زبانه کشید. کیف کردم. باز هم در خود زندان کاری کرده بودم که آنها را آزار داده بود. دوست مجاهد نیز با نگاهی پر معنی به من لیخن زد.

سر انجام با اینکه اصلاً نمی خواستم دوران "زندانی سیاسی" بودنم خاتمه یابد پس از مدتی مرا خواستند. تعهدی را مبنی بر عدم مشارکت در هیچ گونه فعالیت سیاسی در آینده امضاء کردم و بیرون آمدم. احساس دو گانه ای داشتم. از یک طرف خوشحال بودم که در مدت آن ۷-۸ روز از نظر خودم کلی تجارب مبارزاتی کسب کرده بودم و ناراحت از اینکه چرا بمدت طولانی تری زندانی نشدم! به هر صورت از اینکه توانسته بودم تمامی اطلاعاتم را در مقابل دشمن حفظ کنم در پوست خود نمی گنجیدم. با خود فکر می کردم سازمان حسابشان را خواهد رسید. با این تصور از زندان آزاد شدم.....

اکنون به شرایط دستگیری دوم پس از سی خرداد ۶۰ برمی گردم.

۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و روایت یک خاطره (۴)



و پایداری خودم را امتحان کنم و به حساب خودم آبدیده شوم. اما او می گفت که چون "نیروی انقلابی" است می خواهد با ماندن در زندان بعنوان اعتراض رژیم را به "اشتباه" خودش متوجه کند. با وجود کم سن و سال بودن و کم تجربگی می فهمیدم که درست برخلاف من نوعی خوشبینی و توهم نسبت به ماهیت جمهوری اسلامی دارد. هر روز صبح ورزش صبحگاهی می کرد. من هم از روز اول به او پیوستم. با وجود اینکه به بقیه می گفتم هیچ کاره ام، اما به او اعتماد کرده و تعلق سازمانی ام را به او گفتم. سر انجام او آنقدر در زندان به عنوان اعتراض ماند تا این که متأسفانه چند ماه بعد پس از ۳۰ خرداد ۶۰ توسط مزدوران رژیم اعدام شد!

در هنگام ورود به زندان دادستانی متوجه یک آرم سازمان چریکها شدم که بصورت نیمه کاره بر دیوار زندان حک شده بود. دوست مجاهد به من گفت که این آرم را یکی از هواداران اقلیت مخفیانه و بدور از چشم پاسداران بر دیوار کشیده اما بدلیل انتقال نتوانسته آن را تمام کند. با شنیدن این داستان با کمک او که شب نگرهبانی داد با استفاده از یک نعلبکی و فاشق حلبی، آرم سازمان را همان شب تکمیل کردم. روز بعد از اینکه همه و به خصوص نگرهبانان از وجود آرم اظهار تعجب کردند، در دلم کیف می کردم. آرم سازمان چریکها در قلب سیاهچالهای دشمن!

در آن مقطع در زندان دادستانی برای نخستین بار هر چند به مدت بسیار کوتاهی، اما از نزدیک زندگی توده ای ها را که از حزب آنها و خط و سابقه ننگین شان

تقدیم به نسل "جان های شیفته و غنچه های سرخ و زیبای نشکفته" که در دهه خونین ۶۰ با نثار جان شیرین خود، پرچم خونین آزادی و سوسیالیسم را در مقابل دیدگان هرزه دشمن همچنان در اهتزاز نگاه داشتند! تقدیم به نسل جدیدی که با درس گیری از نیاکان خود وظیفه حفظ این پرچم را در مبارزه علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی بر عهده گرفته است.

مدتی بعد از این ملاقات با برادرم (نمی دانم یک یا دو روز بعد) مرا به دادستانی شهر و زندان آن که در زیر زمین کوچکی قرار داشت منتقل کردند. حدود ۷-۸ نفر در آن زندانی بودند. اینجا دیگر اکثر زندانیان اتهامات سیاسی داشتند. از زمره هم بندیانم یک نوجوان ۱۷-۱۸ ساله سندنجی بود که بجرم همکاری با پیشمرگان و حمل اسلحه دستگیر شده بود. بسیار بشاش و با روحیه بود. جوان مجاهدی هم در زندان بود که چند سالی از من بزرگتر بود. روحیه بسیار خوبی داشت. او بدلیل فروش روزنامه مجاهد دستگیر و چند ماه بود که در زندان بسر می برد. جالب است که در حالی که مقامات او را آزاد کرده بودند، از زندان بیرون نمی رفت! به همین خاطر با او زود جوش خوردم. وقتی دلیلش را پرسیدم ، گفت " که خط سازمان این است که مجاهدین نیروی انقلابند و دستگیری آنها "غیر قانونی" ست و او به همین خاطر به عنوان اعتراض در زندان خواهد ماند."

استدلالش برایم قابل قبول نمی آمد. من می خواستم بیشتر بمانم تا درجه مقاومت

هموطنان گرامی!

سایت رفیق اشرف دهقانی با استفاده از سیستم "وورد پرس"

به روز شد.

در معرفی این سایت انقلابی و تبلیغ مواضع آن در میان دوستان و

آشنایان خود بکوشید!



www.ashrafdehghani.com

مبارزینی نظیر ما که می بایست آن مبارزه را به شیوه ای صحیح و قاطع پیش ببرند ، به خاطر تحلیلهای و خطوط سیاسی غلط سازمان های خود اکنون بدون انجام هیچ کار جدی ای در چنگال دشمن ضد خلقی اسیر شده بودند. این احساسات فراموش نشدنی من در آن ایام سخت بود که تأثیر بسیار شگرفی هم در حرکات و زندگی بعدی ام گذارد.

این بار وقتی که بطرز معجزه آسایی از زندان آزاد شدم، سعی کردم تا مانند فداییان راستین ، آموزگاران که خود را شاگرد آنان می دانستم هیچگاه هیچ فرصتی را برای نبرد مستقیم علیه دشمنی که جز با زبان قهر و سلاح با توده ها سخن نمی گوید، از دست ندهم. اگر تمامی مبارزین ما از روز نخست با دید صحیح (با دیدی که چریکهای فدائی خلق نسبت به حکومت داشتند) با رژیم جمهوری اسلامی برخورد کرده بودند و ماهیت آن را شناخته بودند، بدون شک جنبش ما در موقعیت امروز قرار نداشت.

(ادامه دارد)

ع. شفق - آبان ۹۸

از طرف دیگر قیافه و حرف پدرم را به خاطر می آوردم. زمانی که فهمیده بود که بقول خودش "کار از کار گذشته" و بچه هایش حسابی درگیر مسائل سیاسی شده اند یکروز پس از آزادی من از زندان در جریان پخش اعلامیه در دبیرستان، صدایم کرد و گفت "فقط می خواهم یک چیز بپرسم بگویم! حالا که این راه را انتخاب کردی اگر یکروز بشنوم که بدون اینکه کاری با این پست فطرت ها کرده باشی ترا فقط به خاطر ۲ تا اعلامیه بگیرند و بکشند، سر قبرت هم نخواهم آمد! اما اگر یکی دوتا از اینها را کشتی وضربه ای به آنها زدی و بعد گرفتند و اعدام کردند آن وقت سرم را بالا می گیرم و همه جا می گویم پسرم فدایی بود و بهت افتخار هم می کنم".

در آن لحظات سخت در حالی که آینده ای نامعلوم در انتظار همه ما بود این حرفهای پدر هم ذهنم را کاملاً به خود مشغول نموده بود و هر کلمه ای مثل پتک بر سرم فرود می آمد. شدیداً از خودم بدم آمده بود. دیدن آن همه فقر و ستم و استثمار از یک سو و آگاهی به ضرورت مبارزه ای قاطع برای نابودی حافظان جنایتکار آن از سوی دیگر در شرایطی بود که صدها تن از

صدای قرآن تمامی ساختمان سپاه را فراگرفته بود. معلوم بود که این کار را برای ایجاد رعب و وحشت و همچنین برای تقویت روحیه مزدوران انجام می دادند. پس از پایان مراحل اولیه در را باز کردند و ما را هم به درون اتاق تاریکی هل دادند که مملو از دستگیر شدگان آن شب (۳۱ خرداد) بود. پس از این که چشمانمان به تاریکی عادت کرد، در میان آنها چهره های آشنایی از فعالین سیاسی را دیدم که با لیخنند و برخوردی گرم مارا پذیرا شدند و در کنار خود بزور برای ما جا باز کردند. در یک اتاق ۳×۵ تقریباً ۴۰-۵۰ نفر را بزور چپانده بودند. البته این تنها یک اتاق زندان بود. در این اتاق برخی با هیکل آش و لاش شده و خونین دراز کشیده بودند و بقیه نیز برای آنان که به خاطر ضرب و شتم ها نمی توانستند بنشینند، جا باز کرده بودند. پس از چند دقیقه همه شروع به صحبت با تازه واردین، یعنی ما و کسب اطلاعات کردند.

معلوم شد که آنها نیز همه در فاصله عصر تا نیمه شب دستگیر شده بودند. این بار برخلاف دستگیری قبلی بسیار ناراحت و خشمگین بودم. در واقع پس از ماه ها آزادی از دست دشمن، از نظر خودم بدون این که توانسته باشم کار مهمی بر علیه رژیم کنم، دوباره در چنگال آنها اسیر بودم. راستش این اندیشه که بدون هیچ مقاومتی، بدون انجام هیچ عملیات مسلحانه ای علیه رژیم مارا گرفته بودند لحظه ای مرا رها نمی کرد. خودم را سرزنش می کردم که نمی بایست همین طور و برغم دیدن اوضاع شهر به دکه می رفتم. می دیدم که رژیم بسیار هشیار تر و سازمان یافته تر از ما عمل می کند. حسرت می خوردم که چقدر فرق می کرد که اگر حداقل سلاح داشتیم و با آنان درگیر شده بودیم. لاف در آن صورت سرنوشتان هر چه بود "کاری" انجام داده بودیم. همان حرف رفیق پویان در ذهنم تکرار می شد که "هیچ مرگی بیش از در سنگر ماندن و شلیک نکردن زودرس نیست". دیدن چهره های خونین بچه ها و یا شنیدن صدای ناله و گریه مرد جوانی در خواب که در واقع هیچ کاره بود و همان روز در جریان دستگیریهای فله ای پاسداران دستگیر شده بود، هر چه بیشتر بر خشم و کینه ام می افزود. از صدای هق هق جوان نامبرده شب کسی خوابش نبرد. او تنها برای تهیه داروهای حیاتی برای دختر بیمارش به داروخانه رفته بود و درمقابل درب داروخانه مزدوران جمهوری اسلامی وی را به خاطر داشتن سیبل و سر و وضع "مشکوک" دستگیر کرده بودند.

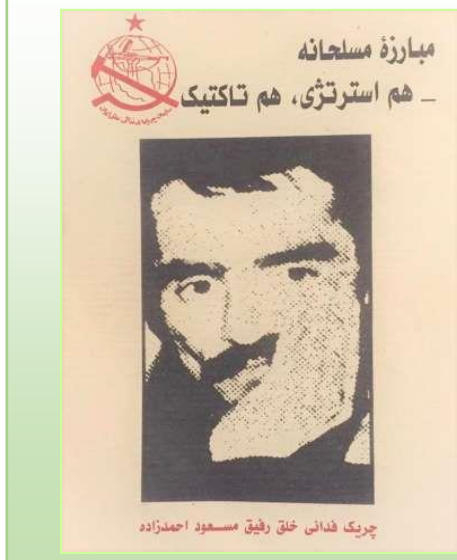
جانیان بالفطره نه به التماس های او برای رساندن دارو به دختر بیمارش وقعی می نهادند و نه حاضر بودند به خانواده او اطلاع دهند که او را دستگیر کرده اند.

رهبری خود شکست خورده بودند بلکه بارها شاهد تسلیم رهبران سازش و از میدان گریختن آن‌ها بودند. این پدیده در مردم بوجود آورده بود، جنبش مسلحانه طی ۳ سال مبارزه خونین به این بی اعتقادی مطلق ضربات خرد کننده زد. اینک این جنبش به قیمت ده‌ها شهید و صدها اسیر توانسته خود را به مردم معرفی کند و مردم اینک نیرویی را می‌بینند که می‌توانند به آن اعتماد کنند. (نبرد با دیکتاتوری شاه به مثابه عمده‌ترین دشمن خلق و ژاندارم منطقه) اما علیرغم ذکر چنین مطلبی، گویی که این موفقیت‌ها صرفاً به خاطر عمل انقلابی بدون پشتوانه نظری انقلابی به وجود آمده، و گویا بدون یک تئوری انقلابی، جنبش انقلابی مسلحانه‌ای که چنان در قلب توده‌ها جا باز کرد می‌توانست وجود داشته باشد، وی تئوری راهنمای چریک‌های فدائی خلق را انکار می‌کند. او نظرات رفیق احمد زاده را "اپورتونیسم چپ" می‌نامد و برای این که نظرات خود را به جای نظرات تنورسین‌های سازمان چریک‌های فدائی خلق یعنی رفقا پویان و احمدزاده بنشانند، مطرح می‌کند که گویا تئوری رفیق احمدزاده بر این پایه استوار شده که در شرایط آغاز مبارزه مسلحانه در ایران زمان شاه "موقعیت انقلابی" وجود داشته است. در حالی که در سراسر کتاب رفیق احمدزاده کسی نمی‌تواند حتی یک بار چنین عبارتی را بیابد. اما رفیق جزئی به این عنوان که منظور از "موقعیت انقلابی" همان "شرایط عینی انقلاب" است که رفیق احمدزاده مطرح کرده بود، نظرات خود را پیش برد.

او قادر به درک این امر نبود که پیروزی‌های جنبش مسلحانه نتیجه تئوری علمی راهنمای آن بود که باعث می‌شد نیروهای مبارز به سویش بیایند و جامعه به آن نیرو بدهد و نه صرفاً وجود "ده‌ها شهید و صدها اسیر" که آنها نیز برای تحقق آن تئوری قدم به مبارزه گذاشته بودند. این رفیق در این زمینه تا آنجا پیش می‌رود که مدعی می‌شود از نظر رفیق احمد زاده تنها "کافی است که ما با جانبازی و فداکاری به رژیم حمله کنیم" تا توده‌ها پشت سر ما قرار بگیرند! (همانجا)

به این ترتیب رفیق جزئی ضمن آن که توانایی مبارزه مسلحانه در جلب نظرات توده‌ها را قبول دارد، با رد نظرات رفیق مسعود و خط بطلان کشیدن بر تئوری تدوین شده توسط رفقا مسعود احمد زاده و امیر پرویز پویان که راهنمای نظری چریک‌های فدایی خلق بودند نشان می‌دهد که او هم صرفاً عمل مسلحانه بدون پشتوانه نظر انقلابی آن را در نظر دارد. انگار که بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی مسلحانه‌ای که از آن تعریف و تمجید می‌کند می‌توانست به وجود بیاید.

نظرات رفیق بیژن جزئی، راست در لباس چپ!



خودش "جوانان بی تجربه" را از پیمودن راهشان باز دارد.

اما، این فقط اپورتونیسم‌های مخالف خط سیاسی چریک‌ها نبودند که چنین نظرات نادرستی را اشاعه می‌دادند بلکه با گذشت زمان، ما حتی در میان کسانی شاهد چنان برخوردهائی بودیم که اگر چه مبارزه مسلحانه را قبول داشته و در درون جنبش مسلحانه جای داشتند ولی درک مخدوشی از مبارزه مسلحانه ارائه می‌دادند و با این که به موفقیت چریک‌های فدائی خلق معترف بودند ولی این موفقیت‌ها را به حساب درستی نظرات بنیانگذاران و تنورسین‌های سازمان نمی‌گذاشتند. آنها خود را حامی جنبش مسلحانه معرفی می‌کردند، ولی با رد تحلیل‌ها و نظرات رفیق احمدزاده به عنوان تنورسین برجسته چریک‌های فدائی خلق، به نادرست، صرفاً عمل نظامی بدون پشتوانه نظرانقلابی آن‌ها را عامل این همه موفقیت‌ها می‌زدند. در این رابطه به طور برجسته باید از رفیق جزئی نام برد.

رفیق جزئی با دیدن واقعیات رشد جنبش مسلحانه، چریک‌های فدائی خلق را مورد تحسین قرار می‌دهد و مثلاً مطرح می‌کند که: "طی سه سال گذشته تظاهرات دانشجویی تقریباً هیچ گاه قطع نشده، اغلب دانشگاه‌ها هر سال تعطیل شده است و دانشجویان در برابر اعمال خشونت رژیم از خود مقاومت نشان داده‌اند. این‌ها آن نموده‌هایی است که به آمار درمی‌آیند، اما مهم‌تر از این‌ها تغییری است که در مناسبات توده‌ها در جنبش روی داده است. آنچه از مبارزات مردم از دوره‌های قبل در ذهن مردم مانده بود، عبارت بود شکست، تسلیم طلبی و باز شکست، توده‌ها نه تنها همواره در پشت سر

چریک‌های فدایی خلق به عنوان یک نیروی کمونیستی در شرایطی مبارزه خود را آغاز کردند که توده‌ها زیر سلطه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه در شرایط رکود و خمود به سر می‌بردند. با توجه به شدت ظلم و ستم و دیکتاتوری حاکم، برای توده‌ها این سوال مطرح نبود که چرا باید مبارزه کنند؛ بلکه می‌پرسیدند که چگونه می‌توان مبارزه کرد؟ اما هیچ نیروی انقلابی و آزادیخواه پاسخگوی این سوال نبود و قادر به ارائه راهی نبود. به همین خاطر مبارزات مردم دچار بن بست شده بود. در چنین شرایطی چریک‌های فدائی خلق با تحلیل علمی از جامعه، راه فائق آمدن بر این بن بست را کشف و ارائه داده و با عمل به آن عملاً بن بست موجود را در هم شکسته و در جنبش انقلابی راهگشایی نمودند. چریک‌ها راه مبارزه را به توده‌ها نشان دادند و این راهگشایی به آنها امکان داد تا نقبی به قدرت تاریخی توده‌ها زده و در قلب ستم‌دیدگان جا باز کنند.

اما از همان آغاز، جریان کمونیستی چریک‌های فدائی خلق همچون هر نیروی انقلابی دیگری در جنبش جهانی کمونیستی آماج حملات اپورتونیست‌ها و سازشکاران قرار گرفت. آنها که شاهد استقبال توده‌ها از چریک‌های فدایی خلق ایران بودند به جای درک نادرستی تحلیل‌ها و راه‌ها و روش‌های مبارزه خود و در نتیجه اذعان به درستی تئوری راهنمای چریک‌های فدایی خلق، می‌کوشیدند تئوری راهنمای چریک‌ها را نادرست جلوه دهند. یکی از تلاش‌های اپورتونیست‌ها همواره این بوده که سعی کرده‌اند موفقیت‌های جنبش مسلحانه را صرفاً به حساب جسارت، جانفشانی، فداکاری و صداقت چریک‌های فدایی خلق گذاشته و به این امر نسبت دهند. اولین بار حزب توده با تحسین جسارت‌ها و جانفشانی‌های چریک‌ها، تئوری راهنمایشان را "جدا از توده" خواند و سعی کرد به قول

یکی دیگر از تم های مخالفین تئوری مبارزه مسلحانه در تخطئه این تئوری انقلابی تقلیل این تئوری به صرف عمل مسلحانه می باشد. آنها برای تحریف تئوری انقلابی از تحریف نام آن شروع کرده و آنرا "مشی چریکی" لقب می دهند. در حالیکه تئوری مبارزه مسلحانه بر بنیان یک تحلیل علمی از ساخت اقتصادی - سیاسی حاکم بر جامعه ایران و بررسی موقعیت طبقات موجود در صف انقلاب و دشمنان انقلاب و همچنین موقعیت جنبش کارگری و کمونیستی در کشور ارائه شده است. از آنجا که مخالفین قدرت رد آن تحلیل کاملاً علمی و عمیق مارکسیستی ارائه شده را ندارند، تلاش می کنند با نادیده گرفتن آن و به حاشیه راندنش و لاپوشانی اش کار خود را پیش برده و به وظیفه تاریخی خود که همانا تضعیف مبارزات طبقه کارگر می باشد رونق بخشند.

تبلیغاتی شاه لاف می زد که "انقلاب مشروطیت بدون «انقلاب سفید» ناکامل بود"، نشان بدهند که: "در حقیقت کودتای رضا خان بدون «انقلاب سفید» نا کامل بود". یعنی در حقیقت با انقلاب سفید شاهانه سلطه امپریالیستی گسترش بیشتری یافت و شیوه تولید سرمایه داری وابسته به شیوه تولید غالب بدل شد. در آن سالها که "اصلاحات ارضی" شاهانه حتی صدیق ترین کمونیستها را هم دچار ابهام نموده و برخی حتی منکر نابودی فتودالیسم بودند، این تئوریسین های چریکهای فدایی خلق بودند که بروشنی اعلام کردند که هدف از این اصلاحات: "بسط سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی سرمایه داری بوروکراتیک و وابسته در روستاها" (همانجا) بوده است. آنها سپس بروشنی خطاب به چنین مبارزینی گفتند که: "آیا از بین رفتن یک تضاد و آمدن تضاد جدید تغییری در تضاد اصلی جامعه ما داده یا همین تضاد را شدت و حدت بخشیده است".

در آن سالها حزب توده معتقد بود که با اصلاحات ارضی شاه، تغییرات "مثبتی" روی داده است. "شیوه تولید فتودالی تا حدود زیادی از بین رفته و گذار به سرمایه داری آغاز شده، تضاد ها و تقسیمات طبقاتی جدیدی در جامعه بوجود آمده" است. (همانجا) همین جا باید تاکید کنم که حزب توده از این تحلیل نتیجه می گرفت که: "اگر تضاد های جدیدی به وجود آمده، پس هنوز خیلی مانده تا لحظه "مبارزه" قطعی" فرا برسد." (همانجا) یعنی شرایط عینی انقلاب (و نه موقعیت انقلابی) موجود نیست. اتفاقاً رفیق جزئی نیز علیرغم این که توده ای نبود و یک انسان انقلابی بود ولی با قبول همین تحلیل حزب توده مدعی بود که اصلاحات ارضی باعث تخفیف یافتن تضادها در روستاها شده است و از همین زاویه نظرات رفیق احمدزاده را رد می نمود.

جدا از این مورد، یکی دیگر از تم های مخالفین تئوری مبارزه مسلحانه در تخطئه این تئوری انقلابی تقلیل این تئوری به صرف عمل مسلحانه می باشد. آنها برای تحریف تئوری انقلابی از تحریف نام آن شروع کرده و آنرا "مشی چریکی" لقب می دهند. در حالیکه تئوری مبارزه مسلحانه بر بنیان یک تحلیل علمی از ساخت اقتصادی - سیاسی حاکم بر جامعه ایران و بررسی موقعیت طبقات موجود در صف انقلاب و دشمنان انقلاب و همچنین موقعیت جنبش کارگری و کمونیستی در کشور ارائه شده است. از آنجا که مخالفین قدرت رد آن تحلیل که در کتاب رفیق مسعود احمدزاده به صورت کاملاً علمی و عمیق مارکسیستی ارائه شده را ندارند، تلاش می کنند با نادیده گرفتن آن و به حاشیه راندنش و لاپوشانی اش کار خود را پیش برده و به وظیفه تاریخی خود که همانا تضعیف مبارزات طبقه کارگر می باشد رونق بخشند. تحلیل درج شده در کتاب رفیق احمدزاده حاصل چهار سال کار تحقیقی و تئوریک رفقای اولیه تشکیل دهنده چریکهای فدایی خلق می باشد.

رفیق مسعود با بررسی چگونگی رشد سلطه امپریالیستی در ایران و کودتای امپریالیستی رضا خان (۱۲۹۹) این جمع بندی را ارائه می کند که: "پایه های تسلط سیاسی فتودالیسم با انقلاب مشروطه سست شد، و با کودتای رضا خان، فتودالیسم قدرت سیاسی خود را اساساً به امپریالیسم تفویض کرد. منافع اقتصادی فتودالها را تنها قدرت مرکزی حمایت شده و هدایت شده از جانب امپریالیسم میتوانست حفظ کند. این قدرت مرکزی میبایست در عین حال که جنبش ضد امپریالیستی خلق را سرکوب کند، زمینه را برای بسط نفوذ هر چه بیشتر امپریالیسم آماده کند." (کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک) و سپس رفیق مسعود تاکید می کند که: "در حقیقت، با استقرار سلطه امپریالیستی، تمام تضاد های درونی جامعه ما تحت الشعاع یک تضاد قرار گرفت. تضادی که در مقیاس جهانی گسترش دارد، تضاد خلق و امپریالیسم. در نیم قرن اخیر، میهن ما شاهد گسترش این تضاد، سلطه روز افزون امپریالیسم بوده است. هر گونه تحولی میبایست این تضاد را حل کند" (همانجا). کمی دقت در نظر رفیق مسعود در باره "سلطه روز افزون امپریالیسم" و وابستگی "هرگونه تحولی" به حل این تضاد بروشنی نشان می دهد که بنیانگذاران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و تئوریسین های این جنبش با چه تحلیل عینی و مارکسیستی از جامعه به بررسی تحولات جاری در آن پرداختند. همین تحلیل علمی بود که آنها را قادر ساخت که ماهیت مضحکه "انقلاب سفید" شاه که اساس آنرا مساله "اصلاحات ارضی" تشکیل می داد را بطور واقعی تحلیل کنند و در شرایطی که دستگاه

او با اپورتونسم چپ خواندن تئوریسین های چریکهای فدایی خلق مدعی بود که "در اثبات وجود شرایط عینی با این نظریه روبرو می شویم که تضادها در شهر و روستا به سرعت رشد کرده است. می گویند: که در روستا پس از فرم تضادهای جدیدی طی چند سال به کمال خود نزدیک شده و اصولاً انجام فرم ارضی تضادها را در روستا شدت بی سابقه ای داده و موقعیت انقلابی را فراهم ساخته است. همه این مقدمات به این نتیجه منجر می شود که توده ها آماده اند تا تقریباً بلافاصله به ما بپیوندند. در این جا این تصور پیش می آید که گویا با تأکید برخی رفقای پیشگام ما به این که: مبارزه طولانی و سخت خواهد بود، تعارفی بیش نیست" (نبرد با دیکتاتوری شاه به مثابه عمده ترین دشمن خلق و ژاندارم منطقه) گرچه اتهام جزئی به "رفقای پیشگام" یعنی رفیق مسعود (رفیق جزئی هرگز جرئت نمیکند این رفقا را با نام اصلی شان مورد خطاب قرار دهد) مبنی بر اینکه: "انجام فرم ارضی تضادها را در روستا شدت بی سابقه ای داده و موقعیت انقلابی را فراهم ساخته است" دروغی بیش نیست و رفیق مسعود اساساً معتقد به وجود موقعیت انقلابی در آن سالها در ایران نبود و این را بروشنی در کتابش توضیح داده است.

من در کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک اثر رفیق احمدزاده هر چه گشتم واژه ای به نام "موقعیت انقلابی" پیدا نکردم. به همین دلیل قابل درک نیست که چرا رفیق جزئی به چنین تحریف آشکاری در نظرات رفیق مسعود که رکن اساسی تئوری چریک های فدایی خلق می باشد متوسل شده است. اگر وی در ذهنش شرایط عینی انقلاب را با موقعیت انقلابی یکی می داند مجاز نیست که در نقد نظر مخالف، ذهنیت خود را جایگزین نظر وی سازد. از سوی دیگر، رفیق مسعود پس از ارائه تحلیل از اصلاحات ارضی که در بالا به آن اشاره شد مطرح کرده که "آیا از بین رفتن یک تضاد و آمدن تضاد جدید تغییری در تضاد اصلی جامعه ما داده یا همین تضاد را شدت و حدت بخشیده است" و پاسخ مثبت به آن می دهد. در نتیجه این ادعا که رفیق مسعود معتقد است که "تضادهای جدیدی طی چند سال به کمال خود نزدیک شده" (تاکید از من است) نیز با واقعیت نظرات رفیق احمدزاده انطباق ندارد. رفیق مسعود از تشدید تضاد سخن می گوید نه به "کمال خود" رسیدن این تضاد و یا نزدیک شدن این تضاد به کمال خود. البته این تحریفات به خاطر آن است که رفیق جزئی بر عکس "رفقای پیشگام" معتقد است اصلاحات ارضی باعث تخفیف تضاد ها شد. امری که نظرات وی را به نظرات حزب توده نزدیک می کند. باید دو باره تاکید کنم که رفیق مسعود همان طور که قبلاً گفتم معتقد است که فرم های شاهانه "تضاد اصلی جامعه ما" را "شدت و حدت بخشیده است". این امر گرچه در تقابل آشکار با

جمله آنتونی یاسونر سفیر انگلستان در ایران، مایکل یونیا توسکی وزیر امور مالی کشور فرانسه و نمایندگان ژیسکار دیستن و لول پروس لینسنخن- رمزی کلارک دادستان سابق آمریکا، هال ساندز معاون وزیر خارجه آمریکا در امور خاور نزدیک، والتریاتر کنسول سابق آمریکا در تبریز و دیگران توانسته بودند با محمد حسین بهشتی، مرتضی مطهری، محمود طالقانی، عبدالکریم موسوی اردبیلی، یدالله سبحانی، عباس امیر انتظام، صادق قطب زاده، صادق طباطبایی، شهریار روحانی، ابوالحسن بنی صدر و بسیاری دیگر تماس برقرار کنند. دو روز مانده بود که شاه ایران را ترک کند سفیر آمریکا به واشنگتن گزارش می دهد که "امرای ارتش به طور اصولی با رئیس جمهور شدن بازرگان مخالفتی ندارند" به گفته ارتشید حسن طوفانیان از سران ارتش شاهنشاهی (بخوان امپریالیستی) و از نزدیکان محمد رضا شاه پس از دیدار شاه با ویلیام سولیوان (سفیر آمریکا در ایران) و ژنرال رابرت هایزر (فرستاده ویژه دولت آمریکا به تهران) شاه به وی می گوید که: "آمریکایی ها به او تکلیف کرده اند که از ایران برود." (گفتگوی

دانشگاه هاروارد با طوفانیان در طرح تاریخ شفاهی ایران) محمد رضا شاه همچنین از طوفانیان خواسته است تحقیق کند که چرا دولت آمریکا و بریتانیا با وجود خدماتی که شاه به آن ها کرده است می خواهند او را از حکومت بردارند و از ایران بیرون کنند؟ محمد رضا شاه چند روز پس از این دیدار در ۲۶ دیماه ۱۳۵۷ برای همیشه ایران را ترک کرد و بعد امپریالیستها که در کنفرانس گوادلوپ خمینی را به جای شاه پذیرفته بودند خمینی را با هواپیمای فرانسوی و تحت حمایت خود به ایران آوردند و با ماشین سفارت آمریکا به بهشت زهرا بردند. آیا همه این فاکتها نشان نمی دهد که امپریالیسم در ایران به همان صورتی که رفیق مسعود مطرح کرده، یک نیروی خارجی نبوده بلکه به دلیل منافع عظیمی که از غارت منابع و ثروت های ایران و استثمار کارگران ما دارند، به نیرویی داخلی بدل شده است؟

آیا اگر شاه ذره ای هویت مستقل داشت آمریکایی ها می توانستند به وی "تکلیف" کنند که باید از ایران خارج شود؟ آیا همین نمونه ها نشان نمی دهد که دیکتاتوری فردی شاه را مرحله ای استراتژیک قلمداد کردن ریختن آب به آسیاب اپورتونیسیم راست بود؟ آیا قلمداد کردن رفیق مسعود احمدزاده و پویان به مثابه "اپورتونیسیم چپ" و ماجراجو و "آوانگاردیسم"، جز گام برداشتن به نفع اپورتونیسیم راست معنای دیگری هم داشت؟

مراد تبریزی-
شهریور ۱۳۹۹

بینیم که چگونه سیر رویداد ها بر علیه تر دیکتاتوری فردی شاه جزنی و به نفع نظرات رفیق مسعود مبنی بر اینکه "سلطه امپریالیستی را باید بطور ارگانیک و به مثابه زمینه هر گونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت" حکم داد.



در شرایطی که جامعه ایران داشت وارد انقلاب می شد بیشتر مردم خمینی را نمی شناختند. اما قدرتهایی که همواره برای روز مبادا "الترناتیوی" در نمک می خوابانند در روزنامه اطلاعات مبادرت به درج نوشته ای توهین آمیز نسبت به خمینی کردند. به دنبال این امر، طلبه های قم آن نوشته را بهانه قرار داده تظاهراتی انجام دادند و با انعکاس اخبار این تظاهرات نام خمینی نیز که در سال ۱۳۴۲ به ترکیه و سپس عراق تبعید شده بود و به واقع کمتر کسی او را می شناخت، دو باره مطرح شد. اما با اوج گیری اعتراضات مردمی امپریالیستها وی را از عراق به فرانسه بردند تا اگر اوضاع از کنترل خارج شود مهره خود را آماده داشته باشند. با اوج گیری مبارزات مردم، سرمایه داران کمپرادور با قدرت و پولی که داشتند مزدورانی را داخل جنبش انقلابی مردم نموده و تدریجاً شعارهای تظاهرات را رنگ مذهبی دادند. مثلاً شعار "وای به روزی که مسلح شویم" به "وای به روزی که خمینی حکم جهادم دهد" تبدیل شد. در تبریز این شعار را می دادند: "گر حکم ایلیه بو گون مراجع، بو شاه جنایتکارا راجع، الدن اله بیز اسلحه الوخ قلدور رضائین اوغلونی تختدن یره سالوخ" (اگر امروز مراجع در مورد این شاه جنایتکار حکم کنند، همگی اسلحه به دست می گیریم و پسر رضا خان قلدر را از تخت سلطنت به زیر می کشیم). بعداً هم که شعار "ارتش برادر ماست، خمینی رهبر ماست" را به میان مردم بردند.

امروز بر اساس اسنادی که منتشر شده و خاطراتی که نوشته شده کاملاً روشن گشته که نمایندگان امپریالیست ها از

دیدگاه های انحرافی رفیق جزنی قرار دارد اما به معنای وجود موقعیت انقلابی در جامعه و یا به "کمال نزدیک شدن" آن تضاد ها نمی باشد.

در اینجا و برای خاتمه این قسمت بحث ضروری می داند که بار دیگر به تحلیل رفیق مسعود باز گشته و اشاره کنم که رفیق معتقد بود: "در حقیقت تبیین هر گونه تغییر و تحولی در جامعه بدون آنکه به تضاد اصلی نظام موجود، یعنی تضاد خلق و سلطه امپریالیستی، توجه شود، تبدیل به یک چیز پوچ و مهمل می گردد؛ و مساله سلطه امپریالیستی را باید بطور ارگانیک و به مثابه زمینه هر گونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت نه چون یک عامل خارجی که به هر حال نقشی دارد." (همانجا) درست به دلیل چنین تحلیلی بود که رفیق احمدزاده بر این اعتقاد بود که در شرایط ایران با توجه به سلطه امپریالیسم و وابستگی رژیم شاه به امپریالیسم "هرگونه تحولی" وابسته است به قطع قطعی سلطه امپریالیسم و همانطور که نقل کردم این تحلیل، امپریالیسم را به عنوان یک عامل داخلی در نظر می گرفت و نه "یک عامل خارجی که به هر حال نقشی دارد". این تحلیل درست در مغایرت با نظرات رفیق جزنی می باشد که برغم پذیرش سلطه امپریالیسم در ایران، شعار استراتژیک خود را مبارزه با "دیکتاتوری فردی شاه" قلمداد می کرد و مبارزه با آنرا آماج اصلی مبارزه می دانست. جزنی در کتاب "نبرد با دیکتاتوری شاه به مثابه عمده ترین دشمن خلق و ژاندارم منطقه" این نظر انحرافی را چنین توضیح می دهد: "به نظر ما، جنبش حاضر که مرحله ایست از جنبش رهائیبخش خلق با شعار استراتژیک مبارزه با دیکتاتوری شاه مشخص میشود." ("نبرد با دیکتاتوری شاه به مثابه عمده ترین دشمن خلق و ژاندارم منطقه")

چنین تحلیل انحرافی ای که مبارزه با دیکتاتوری فردی شاه را شعاری استراتژیک و بیانگر یک مرحله استراتژیک در جنبش قلمداد می کرد را سیر خود رویداد ها پاسخ داد. تنها نگاهی به آنچه که در انقلاب سالهای ۵۶ و ۵۷ در ایران گذشت براحتی نشان می دهد که سیر رویدادها نادرستی چنین دیدگاه هایی را با وضوح در مقابل چشم همگان قرار داد و برعکس نشان داد که برغم همه روشهای اپورتونیسیتی در برخورد با تحلیل ها و نظرات تئورسین های چریکهای فدایی خلق، این تحلیل آنها بود که سیر رویداد ها صحت شان را به اثبات رساند. شاه رفت اما سلطه امپریالیستی باقی ماند و حفظ و حراست از آن به دار و دسته خمینی سپرده شد. حال برای روشن شدن این امر لازم است که به سالهای انقلاب بازگردیم تا با نگاهی به آنچه گذشت

تهیه کردند. آنها ضمن ابراز همبستگی با تظاهر کنندگان و مردم ایران، از رفقا سوالاتی در مورد شرایط کنونی ایران می کردند که پاسخ های لازم به آنها از طرف رفقا داده می شد.

این تظاهرات موفقیت آمیز در ساعت ۶/۵ بعد از ظهر به پایان رسید. سازمان هواداران چریکهای فدایی خلق ایران در سوئد یکی از فراخوان دهندگان این حرکت مبارزاتی موفقیت آمیز بود.

همچنین روز ۱۸ سپتامبر در ادامه حرکات اعتراضی علیه اعدام نوید افکاری گروهی از فعالین سیاسی جریانات مختلف از جمله فعالین چریکهای فدایی خلق، به طرف سفارت خانه رژیم در استکهلم رفته و تظاهراتی را برگزار کردند. پلیس سوئد در هراس از خشم تظاهرکنندگان و برای حراست از مزدوران لانه کرده رژیم در این لانه جاسوسی، جلوی معترضین را گرفته و از نزدیک شدن آنها به سفارتخانه جلوگیری نمود.

گزارش تظاهرات در اعتراض به اعدام نوید افکاری

استکهلم - سوئد



با فراخوان جمعی از نیروهای کمونیست و جریانات سیاسی جهت اعتراض به اعدام وحشیانه نوید افکاری توسط جلاخان جمهوری اسلامی، روز چهارشنبه ۱۶ سپتامبر از ساعت ۵ بعد از ظهر، یک تجمع اعتراضی در میدان سرگل شهر استکهلم برگزار شد که با استقبال هموطنان مبارز و آگاه روبرو گشت. حدود ۹۰ نفر از ایرانیان مبارز در این تظاهرات شرکت کرده و با سردادن شعار به زبان های سوئدی و فارسی ضمن افشای چهره سیاه رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی، یاد نوید افکاری را گرامی داشته و احکام وحشیانه صدور اعدام توسط حکومت را محکوم کردند. برخی از این شعارها "مرگ بر جمهوری اسلامی" و "نان کار آزادی"، "زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیزم"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "اعدام ها در ایران باید متوقف شوند"، "بود.

در طول تظاهرات چند سخنرانی انجام شد که سخنرانان ضمن ابراز خشم و نفرت به حق از جنایات رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی بر ضرورت گسترش مبارزات و اعتراضات مردمی برای سرنگونی رژیم سرکوبگر حاکم و مخالفت با اعدام های وحشیانه تاکید می کردند. سخنرانان بر این واقعیت تاکید می کردند که با اعدام نوید افکاری، این او بود که در دل میلیون ها مردم ایران جای گرفت و این رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی بود که هر چه رسواتر و بی ابروتر گشت. همچنین در این سخنرانی ها بر وظیفه ایرانیان تبعیدی در رساندن صدای حق طلبانه مردم ایران به گوش جهانیان تاکید شد و گفته شد که شرایط هولناک حاکم بر جامعه ما نتیجه حکومت رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و باندهای فاشیستی حاکم است و نباید بگذاریم صدای مردم ایران در این شرایط بحرانی پژواک نیابد.

در یکی دیگر از این سخنرانی ها که به زبان سوئدی و توسط رفیق نادر ثانی انجام شد، سخنران ضمن توضیح این واقعیت که رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی یک رژیم وابسته به امپریالیسم می باشد و امپریالیست ها از طریق این رژیم، سلطه غارتگرانه خویش بر جان و مال توده های تحت ستم ایران را حفظ و اعمال می کنند، بر این نکته تاکید نمود که برای حفظ چنین شرایطی است که جنایات جمهوری اسلامی و سرکوب وحشیانه توده ها و اجرای احکام اعدام انجام می شود. رفیق سخنران همچنین اضافه کرد که رژیم جمهوری اسلامی برای حفظ این شرایط در طول چهل و یک سال گذشته ده ها هزار نفر را اعدام کرده است. چرا که این رژیم می کوشد به خاطر ترس خویش از جنبش مردمی با اعمال دیکتاتوری و اعدام هر کسی که برای رسیدن به یک جامعه آزاد و فارغ از سلطه سرمایه داران و امپریالیست ها مبارزه می کند، کارگران و مردم گرسنه و به جان آمده و کمونیست ها و مبارزین را به خیال خود ساکت کند و از مبارزه باز دارد.

تعداد زیادی از عابرین سوئدی نیز با تظاهر کنندگان به صحبت و گفتگو پرداخته و از آنها و بنرها و پلاکاردهایشان عکس و گزارش

جمهوری اسلامی، دشمن زحمتکش، نوکر غارتگران

نابود باید گردد!

زندانی سیاسی به همت توده ها آزاد باید گردد!

سازمان هواداران چریکهای فدایی خلق ایران در استکهلم

- سوئد

۱۸ سپتامبر ۲۰۲۰

گزارشی از تظاهرات ایرانیان مبارز

علیه اعدام های جمهوری اسلامی

(تورنتو - کانادا)



در سالگرد به خون غلطیدن هزاران تن از کمونیست ها و فرزندان مبارز خلق به دست قصابان رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در سال ۱۳۴۷، روز شنبه ۵ سپتامبر ۲۰۲۰، گروهی از ایرانیان مبارز و آگاه به منظور بزرگداشت یاد عزیزان جانباخته در جریان آن جنایات و همچنین در اعتراض به احکام اعدام های جدید توسط مقامات جمهوری اسلامی در خیابان "یانگ" تورنتو دست به تجمع زده و به افشاگری علیه جمهوری اسلامی پرداختند.

این تظاهرات قبل از هر چیز تو دهنی محکمی به مزدوران رنگارنگ و پر شمار جمهوری اسلامی در تورنتو بود که درست چند روز پیش از این تظاهرات، با سازمان دادن مراسم عاشورای دولتی، در صد اشاعه خرافات و تبلیغ به نفع جمهوری اسلامی و پیشبرد سیاست های این رژیم در خارج از کشور بر آمده بودند. معرکه گیری ای که با حرکت دلیرانه تعدادی از هموطنان، رسوا و دچار اخلال شده بود. ایرانیان مبارز با شرکت در حرکت روز شنبه بار دیگر نشان دادند که اجازه نخواهند داد تا تورنتو در پرتو سکوت مقامات دولت کانادا به لانه جاسوسی و قلمرو قصابان و غارتگران و مزدوران جمهوری اسلامی بدل گردد.



جنبش های اعتراضی مردم علیه رژیم، در مرداد ماه ۱۳۹۷ دستگیر شد و هفت روز پیش به دست عمال رژیم اعدام شد. سخنرانان همچنین در رابطه با جنایات ددمنشانه و بیشمار رژیم در بیش از چهل سال حکومت ننگینش، تاریخچه به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی که با حمایت امپریالیست ها صورت گرفت ... و دیگر مسائل مهم در رابطه با شرایط زندگی و مبارزات روزمره توده های مردم ایران صحبت کردند.

وقتی یکی از سخنرانان به زبان انگلیسی به این واقعیت اشاره کرد که کانادا به بهشت جنایتکاران رژیم جمهوری اسلامی ایران و دیگر رژیم های دیکتاتور وابسته به امپریالیسم دیگر در سطح جهان تبدیل شده، عابری که از لباس هایش معلوم بود کارگر زحمتکشی است، به زبان انگلیسی و با هیجان گفت: "درسته، درسته...".

یکی دیگر از عابری انگلیسی زبان نیز به سمت تظاهرکنندگان آمد و همبستگی خودش با مردم ایران در مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی را ابراز کرد.

این واکنش ها در جریان تظاهرات های ضد رژیم جمهوری اسلامی در خارج از کشور، نشان دهنده این واقعیت هستند که اولاً مهمترین حامی کارگران و زحمتکشان ایران در مبارزه شان برای آزادی، توده های مردم آگاه کانادا و دیگر کشورها هستند، و همچنین این واقعیت که مردم آگاه کانادا با سیاست های دولت کانادا به مثابه دولت یک رژیم امپریالیستی، مخالفند، بخصوص که رژیم کانادا مانند آمریکا و دیگر کشورهای امپریالیستی، عملاً مدافع رژیم های جنایتکاری مثل جمهوری اسلامی هستند و ارزشی برای زندگی و جان توده های مردم در کشورهای تحت ستم قائل نیستند.

تظاهر کنندگان همچنین به سر دادن شعارهای مرگ بر جمهوری اسلامی به زبان های فارسی و انگلیسی پرداختند. این تظاهرات که از ساعت ۵ بعد از ظهر آغاز شده بود پس از گذشت حدود یک ساعت و نیم به پایان رسید.

این حرکت موفقیت آمیز بار دیگر بر این واقعیت صحنه گذاشت که حرکت های انقلابی و آگاهی دهنده مانند این تظاهرات که علیه جمهوری اسلامی در هر کجای جهان برگزار می شوند، هم ضرورت دارند و هم این که صدای حق خواهی مردم تحت ستم را در شرایط خفقان داخل کشور به گوش جهانیان رسانده و به سهم خویش بر ارتقای آگاهی های مردم جوامع میزبان و اتحاد آنان با کارگران و زحمتکشان ایران، تأثیر مستقیم دارند.

جمهوری اسلامی، دشمن زحمتکشان، نوکر غارتگران، نابود باید گردد!

**نه می بخشیم و نه فراموش می کنیم!
با انقلاب علیه استثمارگران، در هم می شکنیم
بساط دار و شکنجه را!**

**فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در تورنتو - کانادا
۲۲ سپتامبر ۲۰۲۰**

شرکت کنندگان در این حرکت با بلند کردن پلاکاردها و بنرهای که در آن ها به زبان های فارسی و انگلیسی شعارهای "مرگ بر جمهوری اسلامی" و "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" نوشته شده بود، توجه عابری و بویژه ایرانیان را در این منطقه شلوغ و پر رفت و آمد به آکسیون خود جلب کرده بودند. در طول تظاهرات سخنرانی هایی صورت گرفت که در آن ها به گوشه ای از جنایات جمهوری اسلامی در سرکوب و استثمار کارگران و توده های محروم اشاره شده بود و یاد فرزندان رشید مردم ایران که در جریان قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ جان باخته بودند، گرامی داشته شد. در این سخنرانی ها بر ضرورت اعتراض افکار عمومی به حکم اعدام جوان دربند، "نوید افکاری" که نفرت به حق همه مردم ایران و جهان را علیه رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی و دستگاه قضایی اش بر انگیزده نیز اشاره شد. همچنین یکی از رفقا در صحبت های خود ضمن محکوم کردن جمهوری اسلامی و همه جناح های آن، راجع به اهداف عادلانه مبارزات برحق کارگران و توده های ستمدیده و همچنین چشم انداز محتوم سرنگونی این رژیم به دست توانای مردم به جان آمده صحبت کرد. در این تظاهرات یکی از بستگان قربانیان سقوط هواپیمای اوکراینی که با شلیک موشک سپاه پاسداران حکومت ساقط شد نیز صحبت کرد و از درخواست بر حق بازماندگان قربانیان این جنایت برای روشن شدن حقایق مربوط به این ماجرا و مجازات عاملین آن سخن گفت. این آکسیون پر شور و موفق و سخنرانی هایی که در آن صورت گرفت انعکاس خوب و گسترده ای در افکار عمومی محل پیدا نمود.

یکی از نکات این حرکت، حضور مزدوران و جاسوسان جمهوری اسلامی در اطراف محل تظاهرات بود. شماری از اوباشان حکومت که در چند ماشین با شیشه های دودی از ابتدا تا انتهای آکسیون در محل حضور داشتند سعی می کردند به طور نامحسوس از تظاهرکنندگان عکس بیاندازند و در واقع همان جو رعب و وحشت را که در ایران علیه مردم به جان آمده ایجاد کرده اند در تورنتو نیز حاکم کنند. تنی چند از فریب خوردگان و مزدوران رژیم نیز سعی کردند که با ایجاد مزاحمت در تظاهرات اخلاص بوجود بیاورند که این حرکت مذبوحانه نیز با برخورد هشیارانه رفقا خنثی گشت.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در تورنتو - کانادا یکی از فراخوان دهندگان این تظاهرات موفق بودند که از ساعت چهار تا پنج و نیم بعد از ظهر ادامه داشت.

**جمهوری اسلامی، دشمن زحمتکشان، نوکر غارتگران
نابود باید گردد!**

**زندانی سیاسی به همت توده ها آزاد باید گردد!
فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در تورنتو - کانادا
ششم سپتامبر ۲۰۲۰**

گزارش کوتاهی از تظاهرات ایرانیان در اعتراض به

اعدام نوید افکاری (تورنتو - کانادا)

در روز شنبه ۱۹ سپتامبر ۲۰۲۰، تظاهراتی علیه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی و در اعتراض به اعدام "نوید افکاری"، با فراخوان "فعالین چریکهای فدایی خلق در کانادا" و فعالین چند گروه سیاسی دیگر در "میدان مل لستمن" شهر تورنتو برگزار شد. این تظاهرات را میتوان بسیار موفقیت آمیز و آگاهی دهنده دانست. پرچم ها و بنرهای بزرگی با شعارهای نابود باد رژیم جمهوری اسلامی و زندانی سیاسی آزاد باید گردد و ... در محل تجمع به نمایش درآمده بودند که توجه عابری را جلب می کرد. در طول این تظاهرات چهار سخنران مختلف صحبت کردند و دو سخنرانی به زبان انگلیسی صورت گرفت که بسیار مورد توجه عابری انگلیسی زبان قرار گرفت.

سخنرانان بیشتر در رابطه با "نوید افکاری" صحبت کردند، کارگر و جوان آگاهی از یک خانواده زحمتکش که به دلیل شرکت در

در مراسم دولتی عاشورا در تورنتو - کانادا چه گذشت؟



صحنه ای از مراسم عزاداری رژیم با ایرانیان آزادخواه
در مراسم عاشورا

در سال های اخیر و با مجوز دولت کانادا، مقامات جمهوری اسلامی فرصت یافته اند تا با جمع آوری تعدادی از مزدوران ایرانی و غیر ایرانی خود، دار و دسته هایی را در خیابان های شهرهای مختلف اروپایی و آمریکای شمالی به راه انداخته و مراسمی را تحت عنوان بزرگداشت عاشورا برگزار کنند و از این طریق به تبلیغ برای حکومت دار و شکنجه جمهوری اسلامی در افکار عمومی بپردازند. این مراسم در شهر تورنتو هر ساله با تظاهرات افشاگرانه نیروهای اپوزیسیون و ایرانیان آزادخواه از جمله فعالین چریکهای فدایی خلق ایران روبرو شده و کاسه کوزه سازماندهندگان مرتجع و ضد مردمی این معرکه گیری به هم خورده است.

امسال نیز روز یکشنبه ۲۰ آگوست ۲۰۲۰، طرفداران جمهوری اسلامی در شهر تورنتو بدون اعلام رسمی و بدون تبلیغ بیرونی مراسم خود، اقدام به برگزاری نمایشات عاشورا نمودند و با توجه به محدودیت های ناشی از اپیدمی کرونا کوشیدند تا بر عکس سال های قبل، سوار بر ماشین های خود مراسم عاشورا را به اصطلاح برگزار کنند. مزدوران برون مرزی رژیم در سال های گذشته با پخش اطلاعیه هایی از برنامه خود خبر می دادند، اما امسال هیچ اطلاعیه ای از چنین برنامه ای داده نشده بود و به همین دلیل نیروهای چپ و کلا مخالفین جمهوری اسلامی از جمله فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در تورنتو عملاً به خاطر بی اطلاعی از این برنامه و محل برگزاری، خود را برای سازماندهی لازم به منظور مقابله هر چه گسترده تر با آن آماده نکرده بودند.

ادامه در صفحه ۹

حمله به کنسولگری جمهوری اسلامی در لندن در اعتراض به اعدام وحشیانه نوید افکاری!



متعاقب پخش خبر اعدام وحشیانه نوید افکاری توسط جلادان جمهوری اسلامی، در ساعت ۲ بعد از ظهر روز یکشنبه ۱۳ سپتامبر ۲۰۲۰، شماری از فعالین سازمانهای سیاسی و ایرانیان آزادخواه، منجمله فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در لندن، پس از اطلاع رسانی و تصمیم گیری سریع برای اعتراض به اعدام این کارگر جوان در مقابل کنسولگری حکومت در لندن تجمع کرده و ضمن حمله به ساختمان کنسولگری و تخریب شیشه ها و رنگ پاشی بر درب این جاسوسخانه تا ساعاتی در مقابل آن مبادرت به شعار دادن علیه رژیم پرداختند. عکس هایی از نوید افکاری و پانل بزرگی حاوی عکس صحنه یک اعدام با شعار "اعدام باید متوقف شود" بر درب کنسولگری چسبانده و یا در مقابل آن نصب گشت به طوری که توجه تمام عابرین و ساکنان محله را جلب کرده بود.

مزدوران جمهوری اسلامی که در داخل جاسوسخانه رژیم لانه کرده و جرات بیرون آمدن نداشتند، از پشت شیشه ها به فیلم برداری از تظاهر کنندگان پرداختند. آنها سپس از ترس با پلیس لندن تماس گرفته و خواهان حضور آنها شدند. با ورود پلیس به منطقه و تلاش برای بازخواست از تظاهر کنندگان، شعارهای "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "می کشم، می کشم آن که برادرم کشت"، "مرگ بر خامنه ای"، "مرگ بر روحانی"، "جمهوری اسلامی مرگت فرارسیده"، "مرگ بر حکومت شکنجه"، "مرگ بر حکومت اعدام" و "جمهوری اسلامی دشمن زحمتکشان، نوکر غارتگران نابود باید گردد" و ... به زبانهای انگلیسی و فارسی هر چه رساتر سر داده شد و شعار دادن تظاهر کنندگان تشدید شد.

ادامه در صفحه ۱۲

آدرس پست الکترونیک

E-mail: ipfg@hotmail.com

فیس بوک سازمان

SiahkalFadaee

کانال تلگرام

@BazrhayeMandegar

اینستاگرام

BazrhayeMandegar

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!